مواهب الهی

بسم الله الرحمن الرحیم

ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر پادشاه غازی قطب
فلک سلطنت و جهانبانی مرکز دایرهٔ عظمت و کشورستانی مقتدای خواقین عجم
قبله‌گاه سلاطین عدالت گستر بر اریکهٔ کرامت و جهانداری فرازنده
علم جلالت و جهانبانی چراغ دودمان جاه و جلال صاحب تاج و دولت و اقبال
خاقان صاحبقران سپهر کلاه سپهر پایه شهنشاه بادشاه
بیهمتا و جهاندار متخلق باخلاق رب العباد و ذات مقدسش از نقایص
ظاهر و باطن مبرا و ...

را بعضی فضایل و کمالات نسبتی موصوف و معروف و الا السر

امور دینی سرانجام اسباب معاد مصروف امور عادی مبارکش همه ملکات

و شایسته ریاض اصحاب فرح بخش سکون طبع اقدس حمله

عدل الموفق سخن کلام و حیا و تکلیف وفا در بهار حسنات شیخ الکمال و عطاف و

معتدل عدل فضل و جمل برگزیده الفضل و الفاق فی الفحص صحبت سعید

سلسله لیالی و لعل طوایف انام سرشت و ذات ولد افضال

و مکرمت ملک از جهان بهره مند و کامیاب بدیع سرمد

و رای باصفت بد سر عالم و کار رموز جهان و تحلیل

دلیل کیفیت و کمال نشان بیع الماس کمال

حول و قوه للفقرا رصد مفتاح کوکب لعل

سلسل رشته سپهر مشاع خلعه مناسب لک فرموده فا

باز رود رکوع ... جا کرد زمانه ... بدو ...

... کار ... ایام الفصه ... جا کرد ... شیر ...

باد در سلک ... کان عرفان بدیع ... مقابله

نرم و جرم و حزم و تمکین و تمکن شامل آنحضرت شده و زمان سلاطین اکبر مرتبه بخشیده

و لطف و عدل و رای و تدبیر و تیغ عالمگیر فلک سریر و زمان عالم شأن وسعت یافته

صیت صلابت و صولت شده و آوازه معدلت و عطوفت پادشاه مهر سپهر رفعت و سروری

باندک زمانی باطراف عالم رسیده و ظلمت عدو شده و الظلم کس و علم عدل

عطوفت و داد تا بحد منتها رسیده و رفعت قدر با سرور آن انشر بنا بر

جیده از علوم و حکمت و فنون مشهور رفعت تام للعصبیت و کامل الذهن است علاوه

مسلمانی فیاض بحامد صوری و محامد معنوی بهره مند و کامیاب جامع

افکار آنحضرت صرف تسبیح و تسعی اکبر سبحان شده بنا نهاد

و در همه حسن ظرافت لطافت در مجالس با حسن بلاغت

آب نمانده با وجود شغل خطیر سلطنت و سر انجام مهام و

آباد شدن زمان کتابت آسمانی و بلاد اقلیم ربانی

تسبیح و علم الهی للملوک فی سماء الدنیا و طالعت بلاد

باندازه طاقت البشری و فوق البشری بجا می آورد و بر لذت عشق

آسانی ایجاد عشق شده میدارد و بعضی از ایام الصوم میگذارد و تقلیل طعام

و تکبیر اوراد و ادعیه با سوره توجه و تسبیح میگذارد و در ایام جهانبانی

و به خطر شایسته خصلت اقلیم ربانی را امر لطف فرموده علی الله علم بعد از

نثار بامداد و فراغ از روز الغرایب درد دستم دستگان و مخذولان
را در خلوتگاه خاص طلب موده بموجب شرط استنفار مقرر مانند مرهم
معدلت بر جراحت ریشان می‌نهد بعد از رفعات یابد باب
همه سنه در سلوک صلح و حزم سرای قاطع الطالع اقدس این حضرت
نشاط البحر الدهر مثوبات اجرای تحصیل مقتضیات آلایی الکمال مراتب
خطر للآلی و جهان بنیان مشغول بحمد و حسن تدبیر و بارعهٔ نبیه سحط
مسالک بر رفعه معالی مدارج رافع حولت علی عرض موسم منهاج
مخالفت ستمکش بنیاد بر سنت رفعت نسبت یکی از ارکان دولت
خطی مقربان آستان ریس اعلی حواله مقرر نماید بعد احصول این
مبلغ زمره را در حضور انور طلب داشته نقد دولت مقبول عرصه و
نوجهار سنه سیره منشد و مسند الدوله وافات مسائل از پیلا بر ورسی
بدین نمط و عنوان از ضیافت کسی و سجاحت و منع نماید بسا لطف
و مقابله اغراق تهذیب اخلاق و محامد اوصاف و محاسن روح
و الطول لدانی پادشاه جهان منحاح از حوصله افزود بخسرو کشاده
بیان افروزست و مقتضی طل الهی از دولت کسب البرکات منبع
انحصر حسن طوبی با قیساناخ بحسن ما درش سی انجام و مقام

نمو

طالع ایام را بدولتش بزرگ و همت بلند با زور و دلیر و
...ش هوشمند بدست کرم آب دریا برد بر رفعت محل سریر
به برد حضرت والای شاه در روی و دست حراست حمایت در
ظل رفعت ... جهان باشنده وار بنوعی که طاعت
ولیش ... تقدیم اداکرد ... کار مباد ور لندن سید
ال ... شاد و ... صفات تقدیم البرکات
سپهسالار ملکی ملکات ... در قعد ... ازبند
مقام ... آن مصافات ... مطلع ... با والدان
خجسته سعادت طالع گشته ... امر ... حسن و عصمه
سهو ... انوار جمال جهان ... مبارکی
و ... معروف ... خسرو کاه خورشید منور
روی ... دوستی ... بزرگ ... افلیم کردید
مژده ... دعا و ... درب ... بسط
... و ... جهان ... و
عالم را ... ساخت ... طراز
و سپهر ... سخن ... طالب حلیم ... ملاد
سپهر ... سعادت ... ولادت ... افلیم

داد ابر ... کننده نظم و ... بی ... بس کریمی

پادشاه جهان ... مهر عالمتاب تاج سحاب

زان تا لب آفت کوه بحر رو ... حباب تابش

روز ... فلک ... تا به سپهر حباب

نعل ... آفتاب انداخت افسر ... هوا

چو حباب طبع دریا ... نازکش ز ...

عالمتاب چون آن ... و جلایل و معالی طفولیت ... ادرج

و منازل ... مصوره ... و ... دولت ... عمر ... بلوغ

نهاده ... از ... آفاق آثار ... و آیات

دولت و آثار اقبال ... در ... اسکندری و شاه ... [illegible]

و جلادت ... همت بلند و پایه ارجمند و تمکین و وقار و ... [illegible]

و ... و غیرت و حمیت از صفحه حال ... اشعار ... [illegible]

بلند و ... [illegible] ... سلطنت

از ... اقبال ... و خواهان و خواهش ... علیم السلام ازل

... کرده بسیار این کار در ... هر که از عقل و خرد ... [illegible]

رسوم دولت و ... جهانبانی ... مطالعه کرده ... [illegible]

که ... جهان ... [illegible] ... سلطنت

دارا

و در رای ملک اختیار و عهد الله از ملازمان ... جمیع قدر فریدون و تسلیم
جوانمرد و ... سادار از معامله کار دیدگی کارخانه دوران و درکار دست
... و آسمان سام همایون آن زمره تاج و تخت ربع مسکون
حواله بود از عزایب ... روزگار ... جمشید جم منزلت و جلال
سلسله رتبت حضرت صاحبقران ... در ... الدوله گردان از ...
و ... جهان از رایت لطف همایون ... جلوه ... و ...
رسانیده بود ... آسمان نام در او ... علم ... معانی ...
مانند ... و از روی ... چشم ... بر ... پرده ...
و ... عقیدت ... رسانیده بود و از ... احوال ...
... در آمده آیت اذا زلزلت الارض زلزالها ...
و ... آسمان ... سحاب مرکوم نام ... برق ...
بر همه ... صدای ... هزار رعد ...
... کهنه طارم ... گردد ...
... سلسله ... برق آسمان ...
... برق در ... فلک ...

رو بدانجهان کار بر بلند کرد که سر از صد اطلس سیار و جنگ دو لشکر سیاه هم
رو بخشید چو باران همه چون کوه تحسین صد اکبر از جیحون بی اطلس بار
سعادت اسرار و صوت و صدای تندر و از طاس سند وار دو دور از آن زمان
کنون نیست اصلا سر دانگرده مسجان شکافه محشر چون را سیدند از نهان رسیدند
چون برق و ابر سیاه کرده از سند و از تیر کشت و حال این دو لشکر سیاه و تیغ
مردمان و لشکر کی سلطان سر در از وجوه زمان اطلس بار غبار رهای شما
عهد بسته در هوا مشک گشت و دعوت غبار و برکنار و جهان مانع روئیت
گردیده سیاه از لشکر بار عالی شاه بار قضای سیه است کی مشغوف نمانده
آن شکافه بدرست انسان بود از آسمان کاه چهار دار از ولیک رخصت باد
از بالا بسیار در کسی حرا سیده با دامان لوه سنگر بر آمده بسان آن سنگر
مانک دلیر نیزه بر تیغ افشانده و سواره رسم لشکر نام گانسای مسلمانات
ان دو عجیب سینه کرده شد چون سیاه جدال آن دو جهال محض
ط سندس از زمانه حضرت شهان بر الویه دولت و اجلال همیشه
احوال رانده بلوکه ان شکافه تمام فرو شد لو از طراوت اسرف اعلی
لیک دلال سحوم مردم نفوخار و خرد کسی حلوان بر طرف سنده سکل از الله مدت

والسلام

و میدان فراخ تر گشت اتفاق افتاد بر وقت آنکه از هم جدا شدند بار
آرمیده بودند اصحاب بر جسم ولایت از آنکه پیش از حوادث به رسم محکمه
بجا آورده منفعل شد کار استاده لطف مردان هم در وجه خود اظهار زنگی
زنان در وجوه ایشان بدست سوار کسی اعتنا نمود ناگاه شبیخون از راه شهر فرو گرفت
نوع حضرت جهانبانی که در آن ایام [illegible] طولت بدان
حضرت جاری بود و دو بند خدا [illegible] [illegible] جمع
سپاهی از جمله سیروان برده به رسم [illegible] [illegible] سرگشت
در رسید از جهات [illegible] دو هیبت صف خوردیم بر هم خورده از پس
یکسو شدند و حاملی در میان [illegible] مانده و قبیله [illegible] آن ساعت
هدایت آمده و به سبقتی اعتبار کرد از حضرت تا وجه خود شایسته
از ظهور دزدان و شجاعت کوهی یک سر سوار حاضر [illegible] اصلاح و
اضطراب و اضطرار از تطمع [illegible] کسی راه بند داده تا آن غضب نبوده
تن از جهات استقلال و سروده ایشان رستم و تهمتن روز بروز رسیدند
از مساعده این حال عجب [illegible] جلادت گروه اسیر رسیده و در آن
هنگامه سحر و صحبت [illegible] [illegible] گردیده [illegible] جهان در بار یک
شده رحمت رسید آن ابر بزرگ شد [illegible] اسمان [illegible]

و تفنگ پس سر به سر قدر به حرب ابن زحمانه زین خام سینه با سار زد بشته
که ور امال را حاضر کردند به پای مبارک در رکاب جهره نهفت
بار و سپر وی دل آن خان هیره را سر بسا به آن کوه به خط سنون بکار
حوالد به دو بندکه سنان بر فرق چون برق در سر عرق شد در آن جهت
از آن حضرت خان جلد در بالطور رسید که در حسب آن کار یا ضر
سینه را سفید یار را حاشیه کردید بکی خره بر روی سان نافه لحظ
از رکاب غزلیس باده رفعت خان زد به هیبت غنیش که حب ز فضا
هرو رحیانیس رسن هیره به کلاه الیس سر نهان ستریس گشت جالوس
سمع نسل از آن رحمه از هیره شد و هیریس سر دون رفت مستی
که شد در هیریس در آن کوه هم گر خان شد نهان دگر بار در رفت
آهن لکان ان عورت سینه سست خان سکوه که ملد بی ساده
کنا سه از آن است از آن صرف و رحیم جسم الوده و قلبیه بود گشته
رعایت و هر چون از جسم بیرون رس فرو حکمه عضب با کب بیرون کش
به باک به هوس حاله رو رد ار بس فلک خرام کن خورشید
سپهر احتشام را نجم طوم سلطان لکان محمده زیر کردند
کین بران امعود و را دسفند را حضرت بدان عورت کوه
مسطاکان خور سید

منظر انسان خورشید جمال بانات ظلمات را فرو می‌پوشاند و ندای سبحان مبارک لاحوت گشت
بانگ خروس جلال چو تکبیر بامداد و از عهده بیان از بیان آن کمال جمال صورت
دنیا دگر زوال از رعایت حضرت جلیس حرکت مانده‌اند زخم طوفان از رخت
جهان کهنه نهاد است شعله در بیابان گرفت آب شعله بر روی شوار
زمین از آتش زیر و در روزگار بعفو و بر آب دندان کس بر آمد خروش از
زمان و زمین این شمار او چو لباب دل جان انسان را روی برست و جلال ک
روز شانزدهم جمعه بر زمین خواهد و دعا شبیم کرده که گاه ختم کرده بر جیحون
دیو سیاه کوه کردار سبب افکند و بدکوه شکل حمله آورد در آن وقت حفظ الهی
نگاهبان ذات مقدس گشته وقایه ایزدی حایل گردید فیلان بر جراحت اثری نرسید
عرصه کاروبار علما که دوید حیات بطرس بر دست موی افکار از آنحضرت و تا به متوجه
غم آکنده و مستعد دفع حمله گشت حضرت جهان‌بانی بر الوقوع اقدام شد جو رسید فلک
برآمد از شرف سلامت و الحمد لله و عاقبت بر اعوان فرموده و این واقعه
حیرت افزا در شب دو شنبه و رقعه سنه ۱۰۴۲ هجری در ماه روز دو چهار از عمر گرامی سی و یک
رو نمود و از جمله مصاف آنحضرت شاه جم قدر فرمودند قرکه عقل ازان گرد
گشت حیرت بندان مبارک بحادثه تاریخ گشت در با عبد الله خان و از توران در ایام
جمادی الاول سنه ۱۰۵۰ اتفاق افتاده بود چنانچه تفصیل آن در سال و بعقب این ماجرا مذکور

اتمام خامه حقایق بیان و ضمیر تاریخ ایام حیات بادشاه گردون عظمت حضرت

زبان نظم در سلک تحریر نسبتی ندارد جلادت و شهور و تدبیرات و استقلال و تمکین

و تمکین نشد اید حیث و ضبط آنحضرت از ارباب عقل و هوش از آن باخر آنکه معامله

تکلفات از امور سلطنت روز کارات میرفت و مکشوف میکردد برای بینش

و خرد صواب تزئین ارباب عقل رسا و اصحاب خرد و الا مخفی و مستور نماند چون از نتایج

عنایات ایزدی و توجه ظاهر و باطن بادشاه با تمکین حضرت صاحب قرانی بانی بر صاحب

حال سر عظمت و اجلال محمد دارا شکوه با قدم عنایت بافته القاب را سر منصب والا و ولایت

و ولیعهد اختصاص بخشید و از نشان توجهات عالم آرای بادشاه کلاه گوشه عزت و

اعتبار شکن باوج مهر و ماه و قبه طارم و دوار رسید القاب شاه بر عروه روزگار مهم

تربیت افواج نوع انسان از ابت خود برادر با استحقاقا و الا و ولیعهد و سعی

را بانهد و نشان دولت و صاحب قرانی التصور و التصدیق آنکه با استعمال شاهی و جهانی

وراثت و سهم ملک و اجتماع بود بند همت مصروف و مقصور گردانیده بعلی الدوام الوجه

بر سر رشته اندیشه و حساب ابکار بافوج سیادت و تظاهر و باطن و انقیاد با این کار

را مبارک توجه اهتمام ساخت حضرت و دیگر شاهزادهای عالیمقدار که بمنصب صعوبی

گشته بغیر خونها نقش و بکشتن نام و سمعت سر رشته ملک کار جوئی در افتادند و از

سببی و فرزندان جهانی حصیم قوی اهمیت بسرند شوکت و همت و کثرت اعوان و انصار جیش

ولیعهد الملک ... [illegible]

(7)

دست داده بود بعضی حرکات خود کوشیده و بنیانی نهاده آن بنده در کشش همت معروف

داشته از ضعف و استیلای بیماری کار و دولت را ملاحظه نمود و بعضی جانب [illegible] حضرت

صاحبقرانی زاد و اشتیاق انتساب و وعده سلامت و رفاهیت فرزندان کامکار

مطلع نظر اختصار [illegible] ابدالدهر در سلطنت و جهانداری در ربع آبادی و بلاد باشد

مملکت [illegible] به حضرت سلیمان جلالت و جهانداری شاه شجاع را الحکومت مثال

اصفهان محروسه و مملکت [illegible] و کرمان [illegible] فیض [illegible]

و دارای [illegible] سلطنت و فرمانروائی حضرت جهانبانی متعلق گردانید [illegible] جهان

فروزان [illegible] سلطانی [illegible] را با مالک [illegible] مفخر و [illegible]

ساحت و الاهمه ممالک محروسه [illegible] ناصیه مستقر مملکت را [illegible] سلطنت

نامدار [illegible] منظور نظر عنایت و ملحوظ عین رعایت [illegible] و اسباب

[illegible] برادر [illegible] رایات نصرت آیات حضرت صاحبقرانی [illegible]

و رودی آورده و [illegible] بندگان حضرت جهانبانی و شاه شجاع از یک

گاه [illegible] منزلی به حضرت [illegible] متعدده حق اختصاص [illegible] بوجه

برادر [illegible] قطع مراحل [illegible] حفظه الله [illegible] اقبال بر مستقر الخلافت

مربوط گردانیدند تا بیست روز [illegible] توقف [illegible] طرح

محبت و صفا انداخته [illegible] حضرت جهانبانی [illegible] شاه شجاع [illegible]

شاه شجاع از فرحتخانهٔ والا بر دو به مسند بساط عیش و نشاط بهمت مروّت رفت

انبساط پرداختند و بر سر داد و داد اندر مصقله تکحیت و یکدیگر از سینه صفا

بحسب محبت تزیین استحکام بنای محبت دودمان و السّید میان خلوت و اتحاد تا بجهت لقای بیعت [illegible]

نمودند و روش و بیان ادله میه شاه شجاع لیسه سرد چو ماه ساحت وجهاندار سلطان

محمد محمد ره سرادقات خسرو را به سلطان زین العابدین خلف الصدق شاه شجاع نامزد

فرمودند القاه صومعکده صدق و صفا سان خلوت آینه مصفا داشتند و از کدورت

ظاهر و باطن پرداخته راز دل برون انداختند و بعنوان مشاورت گریسته سخن دا

کردند بجهت قسمت هم چون سر مال کار را بی زده باهم گفتند هر روز بزرگ سال

گرگ تاز خدمت اخوان است تا طلب طلبی حضرت صاحب قران بر فرق جهانیان مبسوط ا

از کید کرنده کسی ایمن نیستیم معاذ الله زانی روز که روزگار زمام سلطنت و عنان

دولت بقبضه اقتدار دیگر احصار کسی دهد دیگر امنیت و امان و سر ایش [illegible]

از بارو بارید و حلاوت مقصود و لذت زندگانی ناخوش مشترهٔ بیاد و میان

مقاومت با فرزندان و کردن مقصود از میان برون محض محال در معرض [illegible] نشسته

عالم مصلحت السدید جان بعقل الست تا هر شاهزاده طرایق زیره ترکستان

و اتفاق را بریده گسسته بنیان موافقت و برکات معاهدت هم السّی [illegible] اهدا

منظم سازیم و سوگند محکم و قدر کنیم و رشته عهد و پیمان را با یمان

موکد گردانیم

(8)

مؤکد گردانید مبانی موافقت و مصادقت را التیام تمام و تأکید و استحکام حسن الطوع

بوانی توجه مشعر دولت برتفع ساخت و بشارت فتح و رونق نشان نهار حضرت

جهانبانی که ارتفاع رتبت سایه رأفت و ظهورات بساحت دولت و تمکین مربوط

گردانید و سلطان اند یار را از رایات اقبال حوادث و حوادث روزگار از علل و خلل

معدلت حال بخشید و بعد علم ایشان داوری استحکام یافت و بنیان مملکت معمور

گردانید چون خجسته حضرت امداد التفات روزافزون که برکش سلطنت و بنیان مرحله که ... بیدار

عقیدت دولت قطب الملک ابو مظفر ابراهیم خود بخش الملک ... جهانبانی

الانجال الواهب دار الحضرت کیفیت ... و مبدل نوار قطب الملک و ملتجی سلاطین جهان

دولت ابد مقرون شاهی بدرگاه سلطنت پناه محمد شاه ... ایشان را عنایت

حضرت صاحبقران حکم جهان مطاع عالم مطاع شرف نفاذ یافت که ... گردانید صحرای

سرای آن پادشاه را به منزل دولت رسیده گردید ... از دست معاندان

و مخالفان ملک وارسته ... بادشاهی ساخته روانه

درگاه جهان پناه سازند الحضرت ... از ورود

منشور لازم الاتباع و فرمان جهان مطاع شان واجب الاذعان بنام قطب الملک

صادر فرموده ... روضه سلطنت ... خلافت ...

سلطان محمد عازم مملکت بنگاله ... از راه ... الحمد ...

بزرگوار رسانند مناسب آنست که آن سلاله حضرت عز و علا مراسم اعانت و وراثت

بجا آورده بظهور رسانند از سرحد ملک دکن عنقریب سالها نگذرانند اکثر اولاد و نوعان ایشان کار

بهانه [illegible] روزگار حمل بر ضعف ایشان مقدمه نکرده آنکه [illegible] دیده

شها از امثال اعزاز و احسانات شمرده به همه اسباب صادق و معاداری بر انجام مراد

سعادت و همراهی بوجه احسن معروف گردانند شاه [illegible] ایشان مدار [illegible] دولت

با عالیشان امان حرب [illegible] و مصالح کار [illegible] کوه [illegible] متوجه [illegible] از

دنبال این نوشتن [illegible] ایشان حرکت و اقبال حضرت [illegible] بنیاد [illegible] بوجه

دلوار [illegible] است حمله شاه [illegible] قطع منازل [illegible] ظفر [illegible]

از [illegible] قرب [illegible] شعر قرب قطب الملک [illegible] طلوع [illegible] صدور

حال [illegible] عاید برده چشم غفلت از خواب نکبت باز کرده و چشم

غفلت از خواب نکبت باز کرده و چشم فتنه را که از سالهای دراز [illegible] بستر

استراحت [illegible] بار دیده به بستر [illegible] و [illegible]

سحر [illegible] الغور [illegible] و [illegible]

حیدرآباد [illegible] ساخت [illegible] دیگر انعکاس [illegible] دیار [illegible]

[illegible] برداشته ایشان [illegible] خود را [illegible] انداخت [illegible]

[illegible] قدیم [illegible] نرگس [illegible] نهادند [illegible]

[illegible]

ضیق فرصت و عدم مجال توجه بسوار نشد به مستظهرت و ضبط ربط آن بهانه که
نقلچه حیدر را با رستم ساخته فیروزمند و تکیه‌گاه عظمت و اقبال بیشک نگر
ودر رایت اولیاء دار براعت است اگر خاکساری و سوابق قطب الملک را در عرصه
سمت عمارت ساعت و کتب تعب و حسن ملاقات و دیگر اشیا و احتباس اعزول در
اندازه شمار بیرون از قیاس سرکار فیض آثار عنایت و از عقب بندگان حضرت
به دولت و اقبال اشرف اولیه طمطراق عظمت و اجلال آنحضرت در رسم روزگار
تجمل سلطنت از اسباب و آلات عربیه اعتبار تحف روزگار رسید از اموال قطب الملک
بسرکار عالی مدار ضبط گشت اما کثرت سپاه و غیر آن و ذخایر اسباب و سامان سایر
مواد منت مروت آن حضرت بمرتبه بود در باره وجود تاراج و تفرقه در چند ماه کار
خانمانش مجرد نهب و غارت نابود از کوه فرمودن مهمان خانه‌ها و تجملات مالا
مال بود اصلا محسوس نشده و دست کسی بدان نرسیده و فاتحه شده باشند نا رفیع
در آن زمان با قبه جلال آنکه از حضرت سرکار سامان سروت و سرانجام مملکت مرد معیا
و سرمایه معدلت به دست اولیای دولت ابد پیوند رونما مرحله عمدة نوعمارت عالم
آرای ایران گردید مجلس و ملکات ناشیه از حرارت اعیان طوارق و حدثانی
نطق حمایت و سایه عنایت خدیو زمین و زمان جا یافت و از شرف بساط بوسی
والا قدر گشته مشمول الطاف نامتناهی گردانیدند و قطب الملک صبح جمعه را هم برده

بدولت ثنا و رکیب پسین سرو کوتاهان اکرمیت و استقلال سلطان محمد تا مرز کردستان و تملک
لعنت و سلسلت از صدمه مهرحمت مالک الملک که ید اللفاه حضرت ظل الله زده شکات
مستقر جاه و جلال منازل همایون گردید و در مرحله مهر از حدت تموز التهاب حوادث
ایام بی عنایت قطب الملک حسن نسب و تقصیده زبان سر آنگاه بکل نوسند سپس
بود منزل معظم صدر سید حاجت بار نیافت ملازم رکاب ظفر انتساب گشته
با وزیر آبادی آمد و آنحضرت او را همراهان در مسلک هواخواهان دولت ابد مدار در
آورد عهد و پیمان با غلاظ ایمان بست الکاه و رعایت اعزاز و احترام روانه درگاه
عالم پناه ساخت او در دار الخلافه سپاهان ایالات بامداد طالع سازگار و بخت بیدار
بزمین بوس اقدس مشرف و مستعد گشته مورد عنایات و مشمول توجهات خسروانه
گردید چنین مدار ایام و سیوره صفحه ایام وزیر اعظم عالی مقام سعادت حال
قدم در راه سفر آخرت نهاده سرود مسند وزارت خالی گذاشته بود از شبستان نوازش
جهانبانی بخطاب معظم خان و منصب خطیر وزارت ممالک محروسه ایران
امتیاز و اختصاص یافته مرجع جهان و جهانیان شد اما از آنجا که خوگرده [illegible]
یافته آب در هوای دکن بود و هم در خدمت وزرای جهان خیال و معده [illegible] گشته
در ترتیب مقدمات و نعمت تقریبات و صورت معقد تواند شد
مفصل معروض گردانید که این شمار در دل تا آنکه مسلکی در خور

سزاوار ازینجا

سزاوار از نظر کیمیا اثر خاقان سکندر منزلت جم اقتدار گذرانید سر کلاه مفاخرت
و اکرام و معاودت به مملکت رخصت داد و بعد از چند گاه خبر سلطنت ... و بر تخت دولت
تسخیر ولایت دکن بعزیمت و اهتمام مقرر دانسته بر خاطر ... تدبیر گردانید
متعهد گشته فکر ... و تمهید ترتیبات سپاه ... جهات انتظام این کار
برخصت ... بصدق ... از حضرت الامر ...
بر جا بالش وزارت و مسند دستوری ... بعضی امرای جلادت شعار را
منصب ها ... و روانه ... سال و کتابت ... بموجب حکم جهان مطاع ...
ملی ساحت ... عازم مقصد گردید پس از طی مسافت و قطع منازل ...
عتبه سپهر رتبه فایز گردید مورد عنایات و الطاف ... و نوازشات ...
آنحضرت نصرت ایات ... امر اعظم و حالی معظم در انتزاع ممالک متعلقه عالی ...
همت ... گردانید ... از او ... برافراشت ...
فرصت ... قلعه مشهوره ... حصن حصینه ... از ابرار کرام
مجاهده و مقابله بضرب تیغ آبدار صمصام ... بتسخیر در رسید ...
بعزم افتتاح گلبرگه ... از بلده معموره مشهوره ... مرتفع گردانید پس از
وصول جنود نصرت موعود ... محاصره آن بلده ... حصار ... مامور ساخت
جانبازان ... بموجب ... گرفته ... حرب و قتال

استعمال می‌نمودند و خصم نیز با فواج آراسته برآمده گوملک صوبه‌داران رسیده در حوالی لشکر فرود آمده

انبوه اقامت ورزید و روزی دلاوران عالی جناب مهابت‌خان به پیکار پیدا آمدند و از هر دو روز از اطراف و

جوانب فوج فوج رسید حمله صعب به اتفاق و جنود اعدا با کثرت که داشتند تا مملکت نقد

بالمهابت نیز شورش و غبار از آتش قتال هر روز سم رعیت سیاه مسعود ساعد بود و گوشمال آنها

فرمانی الس حرب و لیکن سمت استحکام می‌پذیرفت و بازار خونریزی و شورش

نوش و رونق رواج پیدا آمد در استقلال این حال مقدمه بهاری با برکات مقدس حضرت

صاحب قران با فاطمه نرسیده بود در انتظار آن ناوف جهان‌شاه مسلط بود در ارض دو معلی

والا ساسی سمت استیلا و انتظار یافت و ایضا باعث حربی و جنگ اعدا گشته در محاربه

و مقابله دلیری کشید در بین اثنای حکم معظم قران حسب الاشارت دار الشکوه با نام

مهابت‌خان و راو ستر سال از درگاه عالم پناه نزد صوبه‌دار یافته بود بر تو نزول فرمودند

دران مناسب مطلع حسن اندراج یافته بود مهابت‌خان با سایر مغلیه و راو ستر سال

با کل راجپوتیه برفاقت همراهی اینها تعین اند و اصلا بر حضیض سیاه الله الاکبر

محتاج نشد روانه درگاه خلایق پناه کردند و احدی را از بندهای سرکار عالم

مدار در آنجا محال توقف نداده مبادی خوف مایه سرداران مذکور استماع احکام

حکم جهان مطاع از محدرات عالم بندگی و متحمات لیالی اطاعت و انقیاد فرا

گرفته و جهان‌گیر نکام اعدای سر انجام از اطراف عالی که تا آنکه در خدمت

دو جواب...

[illegible]

و حوادث فراهم آمدن عقود انتظام دار السلطنه اتفاق و اصدارات عالی بلکه که
در خدمت نواب معالی مخفی الدین اظهار نماینده نموده کرده روانه درگاه سلاطین
پناه شدند از راه دریا و تفویض تمام احوال اردوی شاهی راه یافته باب اقبال
و شاهی ثبات و فراخی نصرت معهود منزل دست گردید اما حضرت از آنجا که
معدن تهور و جلال استقلال و جلادت است از بار ارزش اعتنا نکرده اصلاً
اضطراب و اضطرار را به خاطر اقدس راه نداد و از تزلزل امور پادشاهی بمصلحت
کوه مثال و ملکت داری در عالم ظاهر تنها از اضطرابات مانند لعبت بتوسط عقل و لیکن
بر ذات همایون کسانی صدق نیت تدبیر صائبه ملاحظه تبدیل کرده از دیوانی و اختلال کوه
و ملک محافظت متصدی امور حصول مطلب بود و بنده همواره متعهد کار ساخته تحکیم
ضرور از آنجا طلب مرحمت بلند آوازه شفاعت و شهریاری دل و تامدات
همت از سامان ارکان انبوه غنیم در غارت تملک و تار بر آمدن باب استقلال
ره نوردی انتقال سپاه و همیاری مهمات و دست و عزم راسخ سال ما مستقر حضرت
تعهد احوال رایات طغرا طراز ز نوبی تحمل و استقرار آنجا کردند اخبار
مرحمت و ملتمس سپاه را نسبت از ارض و سماوات حضرت صاحبقران اعظم قدر و بزرگ بستانید
غرب سیم همایون سلطان گرفت و مقدمات سوسن افزا افسانه اکبر
مثل مسدود سابق و دار الشکوه طریق مسالک برقا صدان و منزل عال و مفید

کرده تسلیت و کلای اخوان عصبه داران و متمول یکی وظیفه امرای سرحد نشین

از بیم اضطرار در بار جهاندار و علو الحجات و تسلسل سرحد ممالک و برده

خواص شاه شجاع از روی رقت حواس و التماع و لطف رایات توجه باب نبه

نهضت شان شکوه باوج ... بره محبت الطعار یارو ... سهمت اعتاب سرکشی

ازین جهت و شبی ... بعنی آن جوله ... خشم کین ورا ه نهر ... پیمودن شاه شجاع

و سلوک ... بر سریر فرمانفرمایی در ولایت گجرات ... گردید اما حضرت

شاهزاده عقل ... سبیل التماس ... و بحکم اعتصام فرمود و قدم از دایره

دوام تمکین بیرون نسپرد و بادراک ... حال روزگار و دریافت ... کار

و تحقیق حال حضرت ... و مال استعداد ... عبرت اکثر عبرت افزا سعی

توجه عالم آرا بر حمایت ... مرتب حزم و احتیاط و مراسم ضبط و شرایط ... سپاری

که طریقه اولو الالباب و مقتضی ذات ... عقل نکته سنج و کمال ... و احیب شمرد

مقارن این حال بعرض ... رسید ... معظم خان بدستور حکمرانی

و در استمرار ... روانه درگاه جهان پناه ... مراحل ... گردید بمقتضای همت بلند

و همت ... مؤید مقصد اقصی و مطلب اعلی ... والا ... و امیر اعظم

و ... جناب ... صاحب تدبیر و رای

و خداوند خزاین و سپاه و ... کوه مخالف ... دوراندیش

میرزا ...

مابین مصالحت شده نداشته بعد از دوم شده کرده در [illegible]
بهانه ساخت برنمونه حروف چهار شناس بهر پیام فرستاده چون بوده
امرا با رفع الشان را هوا خواه خوانش خود میدانم از از حضور پرنور جهت
گشته شاید در مقدمه انجاش والد مرحوم خان از سر امر مصلحتی کرده در جواب
معروض داشت چه از دربار عالم شاه فرمان طلب نامه گشته در عالم
و نشان جاگیر حر ساله امر وانقیاد و ولی طلب جانب آنحضرت مرتبه دیگر
خلف الصدق سلطنت دوران سلطان ما نحن الحجت نصب و تقدیم ساماز
بدرگاه ملکت اقتدار فرستاده شعار فرموده در هر باب ام ای عمده زبده
اوضاع یکدل و یکجهت عارم درگاه سپهر اشتباه است بعضی معتقدات ضرور در
خلوت خاطر نشان آن مخلص خاص زبان اخلاص کرده و شخصان والا و مصلحت امر
دولت العنوان مطارحه صدور کرده ساخته جمله متفرقات است در صورت آنان
آن سرگروه اولیا حقیقت کیش واز حضور پرسرور رخصت اختصاص یافته [illegible]
سلامت ولیان قدم در راه مقصد سپردن برائه توسیت استرضای خاطر خطیر اشرف خواهد
بود سلطان محمد صابر ملقی و تعلیم خدیو کامل حرف اینجا حرف و سرش و کلمات بیکم امثر
دل النفس دلش را از وقت خدمه توهم پرداخته برای آنکه شکفته رو و گشاده پیشانی روانه
حضور پرنور کرده . درینجا خود ماده کار محمد زبانه خان ملکی مهابه داخل متواصل است

نشستند بحر و در آمدن بخلوت کده خاطر شهریاری خالی [illegible] از مسند [illegible] کی فیروز نامی
خاطر با حصول [illegible] و ثروت و مکنت که اندوخته عمر بی بهره بر کنار حصن امارت [illegible]
در سلک ملازمان عتبه خردوران انتظام یافتند و چون نظام امر حفظ و [illegible] مال
همت جهانگشا بجمع خزاین و اموال و [illegible] سرمایه ضروریات و [illegible] خاطر
اشرف را فریب جمعیت [illegible] ساخت همت معطوف کرده از روی کار [illegible] عالم
سپاه عرصه ولایت [illegible] این مرید از اوضاع و اطوار معظم [illegible] را
روبرو داشته [illegible] امتیاز [illegible] کرد و [illegible]
سرداران و [illegible] مقابل [illegible] جاه و جلال رسید [illegible] از
سبکاه عنایت حضرت [illegible] صاحب قرانی [illegible] حکم لازم
الاتباع جهان مطاع بشرف نفاذ رسید [illegible] سلطان محمد حسن
[illegible] در ملک [illegible] حاکم [illegible] اقامت انداخته [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] برداشته [illegible]
روانه بدان امر مامور [illegible] سلطان محمد حسن [illegible] تسلیم
صوبه طهران [illegible] خان و حرکت [illegible] توقف
و [illegible] امداد [illegible]
صورت [illegible] محمد حسن [illegible] روانه [illegible]

ازاد [illegible]
[illegible]

دراواخر سنه ... مغفرت مرتبت التماس الفرار از اسکو ... مست وقوع پذیرفته چه

تجبات و ترتیبات مصلحت ... آن حمله که ... استعداد اسلامیه ... ال عزت و امارت

(13) خاقان المستطاب ... در حدمت ... به انتقال والا ... خانی مرید ارادت

والاقبال و ... و اخلاص و اتحاد ... که بعضی ... واقع است ... سابق

فارق ضرر و مخالفت صلاح ... خود دانسته او را ... طلب حضور فرمودند ... اسکندر

مندکان حضرت ... از دیدن ... اباد ... فرمایند ... اتفاق ... اسمعیل

برخاقت ... تقدم ممانعت ... پیش آمد ... مجادله ... اسمعیل ... کرد وجه

حقوق ... اراحیان ... باحر ... و غرور ... از دایره اطاعت ... از

زمستان ... مطاع ... اقدام ... جسارت ... الله

اصحاب ... ممالعت ... ولایت ... ترکان ... ... الله ...

... وقوف ... که ... و ... او را در

لقات ... محجوب ... مخالف ... خود ... حالت ... والسته

برده از ... گرفت و ... ...

روانا ... دولت و کارکنان ... که ... ...

و سایر ... سود ... مراد ... ساخته ... مرار ... هم

عدم اتفاق از اوضاع و اطوار ... عقل رسید ... مصلحت

دولت ابد طراز مقید گردیده اثنای فرصت نشست آن فرزند سعادتمند بعض [illegible] گردیده مجلس نشاط [illegible]

سلطان مراد بخش [illegible] خلد مکان [illegible] باشیه اثنا عی راجه جسونت سنگه در باب ارسال [illegible]

رسید با حکمت و کیفیت سپاه و سامان از روی آن طریقه حزم و احتیاط انکه تا حصول اطلاع [illegible]

نایره قتال مشتعل گردد منتظر وقت باشد [illegible] مطابق رای صواب عمل [illegible]

از محاربه با جماعت دو روزه مسافت فاصله باشند و مسافت دوران سرزمین فرصت وصول اطلاع

نصرت قرین [illegible] طرح سکونت انداخت راجه سمت احمد آباد قرار رخصت و عدم [illegible]

و استقلال او زواله صورت حال به درگاه عالم پناه عرضه داشت نمود [illegible] مسعود به عرض [illegible]

با به اورنگ خلافت رسید خاطر اقدس از تمرد سرکشی مراد بخش جمعیت [illegible] صورت ازاله

دغدغه و تردد خاطر خطیر شاه بلند اقبال گردید و در هنگام بعضی از امرای نامدار [illegible]

هواخواه دولت مشغله بندگان حضرت [illegible] و [illegible]

بملازمت آنحضرت و اطلاع ولادت [illegible] ضروریات مصلحت دولت موجبات

مصلحت [illegible] دانسته جهت حصول این مطلب از کارخانه عقل کاردانی تدبیر صایب صواب قرین

استنباط کردند و بعرض والا [illegible] مراد بخش را [illegible] استقلال [illegible]

[illegible] خاطر خیرخواهان را از [illegible]

حاصل [illegible] مصلحت [illegible]

بالته [illegible]

خود را آگاه نمودند با انتساب خاطر ارادت و رسم پروانه اگر [illegible] و داعیه باستوار بودن آن

[illegible] باشد با التفات کرده از اظهار امور مخالف غافل [illegible] احسانات قدیم شمرد

و دوران [illegible] بر ساده دلی امید معقوله را اسپ بر اخلاص و حسن شفقت تصور کرده بعرض مقدس رسانید

حضرت ظل الهی بموجب التماس [illegible] رخصت [illegible] عاطفت عنوان

محیط خاص [illegible] و صادر گردید [illegible] شکایم عرایض آن فرقه [illegible] رخصت

با دانی امور مهم عمده درگاه عالم پناه [illegible] انتخاب اصلاح ارکان

خاطر خطیر حوالی حضور پرنور جاننداست [illegible] خاطر گرد

[illegible] لاجرم لوای توجه عالم آرای بصوب دار الخلافه شاهجهان آباد شرف ارتفاع

یافته از [illegible] متوجه شدند حال [illegible] دربار را [illegible] حضرت جهانبانی

صاحبقران کلمات [illegible] از حضور

اقدس [illegible] را

از اراده تباه باز [illegible] حضرت جهانبانی

دریافت [illegible] ضعف [illegible] عدم قوت سواری و حرکت و

[illegible] ممالک [illegible] دربار جهانمدار از مردان

کارزار و سرداران نامدار و مزید استقلال و اقتدار دارا شکوه [illegible]

علاوه [illegible] حضرت با جماع ضعف [illegible] توجه عالم آرا

خجسته بعرض از ملازمان بادشاهی رسانیدند که ... صوبه تفویض از راه عنایت و نوازش لایق
اطاعت و انقیاد خواهش در اول عهد و پیمان بستان آورده خاطر مقدس بر آن نهادند که به جمیع
فرموده کتابت عالی به شاه رخ میرزا از خطاب ولایت عالی‌شان و ... را خطاب خان اعظم امیدوار
تحمید و قلوب ... بادشاهی راه ... به عنایات الهی در فضل اسباب عز ... کرده از
مستورحالات ... [illegible] ... گشته کسانی برافراشته حضرت میرزا [illegible] را که
از نسل حضرت ... در بنا کوس ... سلطنت و جهانبانی نواخته اند و کوس ... همسند ... را در
عرصه ملک ... جولان ... بخلاف قانون عقل و ناگزیده دیوان خرد دانسته
بنابر مصلحت حالات و اقتضای وقت ... سابق ... حضرت اقبال ساختن و بمرافقت و
موافقت ... طور ایام ... در خاطر ... کشور ... الطالع ... شرف
ارسال ... عطوفت ... گردید لیکن در حقیقه محبت ... امر ... مستمسک ... عالی
حضور پرنور ... عهد و پیمان ... استحکام گرفته ... که ...
رنگ ... جناب ... سلطانی ... آثار عاید ...
کل ممالک ... صاحب قران ... و فتح ممالک هندوستان و ولایت ... و ...
... کامل ... در ممالک مذکوره عالم سلطنت افراشته
و بر سریر ... فرمانروایی ... و خطبه و سکه بنام ... سلطان میرزا ...
طریقه رفاقت ... الحضرت ... اقدس ... الوجوه جمیع

ادوده ...

از دولت و دولت اسعد معروه و تحایف عجایب شاهنشاهی علی الاطلاق زده در پناه و فایده توکل
خزاین بی منتهای عطای بی منت متوکل علی الله فهو حسبه با مداد ابد حالی عزم دل مستقل کرده
روز غره رجب سنه ۱۰۶۹ از دار السرور برهانپور نواب اعلی حضرت اعلی القاب ملک بخت
صاحب جاه و حشم و عزم دل بوالی متعلق او نهم ربیع صاحب ظفر العلوم ابو الفتح و عزم
جهانبانی قطع منازل و طی مراحل و مرکوز انظار بهار حضرت مستقر سریر اوجی مصر
حضرت اعلی سلطانی مرکوز در جمادی لجرات و ملک نزدیک تر رسید با لعیف
خلاف الصدق سلطنت و جهانداری سلطان محمد عبد الستار و الله باستعمال عم
پیش رز مسافت در چهار شنبه نوزدهم رجب سنه ۱۰۶۹ جلوس صاحب قرانی مرحلی مرکز سلطانی
وسعت و بیست بحری بر کنار تالاب دهالپور بهره ملاقات حاصل نمود روز دیگر عقد
جهانبانی در جمال نصرت عطایای جنابت الهی دلی قرین حضرت اکمل قرب شد
حضرت بخت نواز جهانبانی در آن مبدا طالع گردید سلطانی زلف دو بار ارادت مرکز
عالی را استعمال نموده ای سراوج جاه و جلال بحواردار کرم مروت و مبالغه تقدیم
رسانیدند و از آنجا باتفاق رایات اعلی اشرف برافراشته حسن طنطنه قرب
وصول موکب جهانبانی بتقریب بدان او صحن در آن اوقات مشغول راجه جسونت سنگه
و قاسم خان بجد تجدید ضبط در زمین و زبان انداخت حضرت سنگه بکشف بغدر و مکر

نوید دهد در چاپارها کار بسیار کرده چه در برابر آنحضرت رعیت سیاست جلوس شده
طولیت می‌باشم صیت جهانداری گردانند موجود و آوازه تهور و صفدری شد طالش باز
و اطراف جهان رسید معهذا با آقا و خداوند بیدل مقاومت صف آرائی و مصاف
کردن حد حوصله است و با اختیار قوت صاحب شمشیر در عرصه مقابله کارزار ... دلیل
در حوصله عقل نمی‌گنجد لعل الله الا شیر محاربه بسمت استعمال و اسباب ... از
میدان پهلو تهی کردن و او شیر ان شیر بیشه ... که سوار یکسو شدن صورت
امکان نمی‌داشت زیرا چه از بس کاه سلطنت و جهانبانی بدبدبه امر ناموس محکم بود
لاجرم سپر کشف در میدان قتال بی حرب و حرارت فرو دن نخوة برادر اسم جار و ناچار
تیغ لطف ارادی و بکار رحمت و معتقد الفاد نوابر مرز کردید بیکس از انجام
خاطر اشرف آنحضرت ... شیر پس مقابله تمکن نزدو و حجب مسلمانان حدود
خاک مملکت و موالی سر بر دو رعایت طریقه ... نامه فرستاده عالی الضمیر
اقدس را حسن اتراده ... عرض ... ادراک سعادت ملازمت اقدس اعلی
بندگان حضرت شاهنشاهی و تقدیم مراسم عبودیت آنحضرت الی الله از کوچه
جبل و میدان پهلو تهی کرده به نیل سعادت و ادراک ملازمت مفخر و مباهی
و از ارتکاب امری که از اندیشه مجال او بیرون است احتراز لازم شمرده بندگان

[illegible]

الیه را از قصد نامه موکب جلال لباب آمده بسا نور راحه از آن که منتسب اهل طالعه

از حالت رضا داده بمخبرات و فیضان سمی عنایت و عاطفت بیدالسنه

در جواب ایالی مرقوم داشته حقیقت از سبقاه او زنگ جهانهای بدبخت امیر قصور رسم

ساکنه ندیم از اندرون مجال جود برایکه بمثابه ظاهره حاذق مدرس عالی

تقدیم رسانم جانب بیت کر از حضرت [illegible] بود بنده نوازی و رعایت فرمایند

مراجعت فرمایند بدین حکم اشرف سبز منقصت [illegible] مذکور باشد الله و الا

از ارتکاب این گستاخی معذورم — هنگه ورستاکه ساه خودم بر خط

اصلاحی گواهی خودم — نامردم گردیده در پره یار — دشمنی او را ندیم زنهار

دانچه ایشاه [illegible] از سر بر تیغ گذارم بر ندارم گرز بر حیث اسمعی اصلاح کرده

مشغولیت بذات وارد پره امتثال خارج بود در سن ملازمان رکاب ظفر

زینه باب [illegible] دور به مادر و دو از اینجا منقصت ما لکه [illegible] سپهر ارف و توج بدرفته

طلیعه موکب جهانگشای گیتی ستان از مضافات طالعه گردید [illegible] جهت سکنه بر مها

و مشقت انقیاد ناصره تجاریه [illegible] بمکان لطف ملت تجارت در سکار و در رمل لیت

ناهموار حرصه و مقدار بر نیت و در منزل اختیار نموده بارها لالایه بودآب

سر دادن و مقدار دولت [illegible] خواهانه از اکلار ولایه بساخت روز دیگر از حصه

مست [illegible] رعد ستاره [illegible] مصیبت [illegible] مکان ناهموار افواج را

ان کارزار زینت داده در میدان مقابله خبر امید و قاسم خان با ده هزار سوار افواج
هراول را استحکام داد و راجه [illegible] با پنجهزار دلاور در میمنه قرار گرفته [illegible] با چهار
هزار مبارز در میسره قیام ورزیده و راجه جسونت سنگه با ده هزار راجپوت عربده ساز جنابا
فوج قول را مستحکم گردانیده و از آن طرف آنحضرت در غایت تمکین و وقار بعرصه کارزار
بان رستم و اسفندیار میدان کارزار به ترتیب افواج ظفر امواج پرداخته میمنه و میسره
قره باصره سلطنت و جهانداری سلطان محمد با چهار هزار سوار جرار آراسته محمد بخت خان
جوان کوه اعظم [illegible] سلطان لشکر شکن قرار گرفته و موکب میمنه به بهادر نامی سپهر سوار
گردید و ذوالفقار خان با جمعی از جوانان در دل فوج هراول پا قائم گردانید و فوج طرف را
[illegible] بهادر خان استحکام یافته فوج طرف چپ به آلیت [illegible] خان زینت
و مرشد قلیخان در پس پشت ذوالفقار خان با سردار فوج هراول با آتش و ترتیب توپخانه صاعقه
بار همت گماشته شعله بار گردانیده و آنحضرت بذات مقدس با جمعی از رساله نسیم عیار
از جانبازان جوکه خاص بعز فرزند و شهزاده محمد [illegible] در قول قرار گرفته غول سکندر
و کوه البرز را مستحکم تمام محمد و سلطان [illegible] با سه [illegible] بجانب میسره قیام ورزیدند چنان
به تماشای [illegible] صورت ترتیب [illegible] ناگاه بانگ کوس و کورکه و شهنای کرنا
دران صحرای فراخ [illegible] هول روز رستخیز هویدا ساخت و جانبازان ناموس [illegible] و سپاه زران
جانی بر کف دست [illegible] شیران [illegible] به میدان [illegible] و عرصه مصاف بی لاف و گزاف

بجد و جهد از کار

بموجب آراسته از طرفین حمد و درود اوصاف ایشان و اوصاف ... جنت
تعبیه و دست جوان گروه از فرق ناوک ... ودور احاطه طرح کرده اند
و از باد حمله دلاوران و نعره ... زبان آتش ... بشنید ... حسب معرکه
از اینان طرفین در گرفت ... حمله ... ایشان ... جلادت ... ساخت
... خار از ... برادران ... بال ... هوای ... طرح
... بیان ... سازی وار ... از ... ایشان ... برادران ارائل
ایران ... گروه ... کرده ... ولان ... عیار
دار ... کرده ... گرد انبیه
بر ... جوان ... مگر کشی ... و باران ... راجپوتان ... ارام
... آراسته بر سر فوج ... نمودند ... حمله آور شدند ... ایستاد
... کرد فر کرم ... سمت ... نادره ... سنجیده ... تحصیل ... جمله
مردانه وار جام سعادت ... جان ... گردانید ... تمام ... قتل
در افواج ... برد ... سلطان ... گروه ... حمله ... جمعیت فوج
... طرف ... جان ... راجپوتان ... ازان
... تعجب ... برافراشته ... ناموس ... سرداران
... بنصرت ... بادشاهی ... بر عدم

ساعتی ... چون ... شده تحقیق ... بجرنا ... و در زمین ... دشمن ...

در بیست بیساری روزگار کوتاه مانند جمعی از حقیقت ... میدان ... ام ... بجای ... تیغ و ...

نباشد ... راجه و راجپوتان ... جلادت و جانفشانی ... با ضعف ... بمقام حرب ...

گرم بوده ... و پروانه وار ... بر آتش ... خان ... نثار میکردند و راجه ...

در دخم ... ثبات قدم ... تا ملک ... راجپوتان را ... و ...

... راجه ... سنگه با ... راجپوتان معرکه ... و جلادت

و جانبازی ... خان ... نمودند ... عدم فرو ...

... بر ... هزار ... از ... مجاهد ...

... آمدند و قاسم خان ... دریای ... و ... بحر ... طرف ...

... نصرت ... فیروزی ...

... شاه ... و ...

... افغان ... و ...

صحرای ... هر طرف ...

... معرکه ... بدر ... کوس نصرت ...

دولت و ... حضرت ... کوهستان ... مژده ... النصر ...

نوید ... المؤمنین ... و ...

ساخته . این امور اصلاح . . . صبح . . . با . . . [illegible]

[illegible] القارات مشغول [illegible] استعمال عنایات شامله [illegible] علی الاطلاق

[illegible] بودند نامه [illegible] کرده [illegible] این سرکردان را [illegible] ساخته [illegible]

[illegible] هم [illegible] شده بودند که حضرت [illegible]

و امنات [illegible] عیان را از فرزندان

والا [illegible] در [illegible] مسرت

صبح [illegible] روز چهارم [illegible] عالم [illegible] دار الخلافه [illegible]

[illegible] منازل [illegible] کرده بودند [illegible] رفته بودند بعنوان

[illegible] حضرت صاحب [illegible]

تا [illegible] معروض [illegible] شاه [illegible] دستگاه [illegible]

[illegible] و [illegible] سر و سر گرفت [illegible]

سخن [illegible] گرچه [illegible]

[illegible] حاصل [illegible] پادشاه کامگار [illegible] شاد [illegible] یافت [illegible]

[illegible] دلیران رزم [illegible] ساخته [illegible]

[illegible] بالجمله [illegible]

[illegible] فتح و ظفر [illegible]

... با حضرت ... [illegible] ... عز ورود [illegible]

التماس و ارسال عبور مراجعت فرموده مستعد [illegible] اکبرآباد [illegible] ... منزل

خادم مشتاق کرده‌اند ... [illegible] بکرات [illegible] دور [illegible] مبارک [illegible]

اختلال ... [illegible] ... توجه ... [illegible]

خبر وقوع ... [illegible] ... و اتمام ... [illegible] ... سوار

کرار از ... [illegible] ... سرکار ... [illegible] ... سلطنت

... [illegible] ... سنه ۱۰۶۹ ... [illegible] ... دولت

هرگاه ... مستقر الخلافت اکبرآباد بعزم ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... جمع ... [illegible] ... برافراشت ... [illegible] ... کرده

جانب ... [illegible] ... و اطراف ... [illegible] ... منصور ... [illegible]

... [illegible] ... اما ... [illegible] ... دولت ... [illegible]

... [illegible] ... بحر ... [illegible] ... تعالی ... [illegible]

... [illegible] ... صواب ... [illegible] ... خلد ... [illegible] ... بیگم ... [illegible]

... [illegible] ... ظهور ... [illegible] ... باجمع ... [illegible]

... ظفر ... [illegible] ... نزدیک ... [illegible] ... اعلی ... [illegible]

... [illegible] ... برآمد ... [illegible]

[illegible]

دولت [illegible] دلعه حمد الهی [illegible] نحو مختصرت مآثر مصلحت

کار سنجانه را ابواب کاری [illegible] بر پیروان رعیداری [illegible] و بحکم ده [illegible] ب

[illegible] مدار رایات [illegible] [illegible] باب در [illegible] کوه (۱۷)

روز [illegible] باب [illegible] روز در [illegible] [illegible] داد روان [illegible] خود را

بروانی [illegible] روان [illegible] کرد سوی منزل [illegible] شتاب

در [illegible] فارسی [illegible] از [illegible] اقبال [illegible] آنکه

[illegible] و حلل [illegible] مخرف [illegible] پادشاهزاده [illegible] اقبال

و حمایت [illegible] صاحب [illegible] از دار الخلافت رسیده نامه [illegible]

[illegible] در آن [illegible] ابدا [illegible] مضمون آن نامه [illegible]

[illegible] الحمد [illegible] [illegible] نزده [illegible]

سبحانی [illegible] السلطان [illegible] صاحبقران ثانی [illegible]

[illegible] [illegible] و توجه عالم آرای در [illegible]

[illegible] [illegible] لطف

[illegible] می رسد [illegible] مسلم [illegible] جمعی [illegible]

[illegible] خاصه [illegible] کامکار [illegible]

وانوی حاکم [illegible] عاما و عامه را [illegible]

[illegible] [illegible] احوال [illegible] [illegible] صورت [illegible] [illegible]

موجب [illegible] [illegible] [illegible] و ملال طبع مقدس [illegible] [illegible]

مقدرت [illegible] [illegible] [illegible] موجب [illegible] خود [illegible] [illegible]

سلطنه و اعلا [illegible] صاحب آداب حمیده و طبع سلیم است [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] برانه منقضی [illegible] و موجب تیره [illegible] خاطر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]

انصاف [illegible] [illegible] [illegible] حقیقی [illegible] [illegible] خدا [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلف الله

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مکالمه محاضره

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عرفا [illegible] [illegible] [illegible] خاطر [illegible] حضرت [illegible] و معقدات

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شاید [illegible] [illegible]

ار

اقدس خاقانی [illegible] شاه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] فراز [illegible] ذات [illegible]

[illegible] بناء [illegible]

[illegible]

این امور [illegible] واقعات [illegible] خاتمت و [illegible] احباب

ندیم [illegible] در [illegible] رضای خاطر اقدس [illegible] شاه [illegible] خاقانی [illegible]

[illegible] و سعی [illegible] در [illegible] از [illegible] حالات [illegible]

از [illegible] در ماه مبارک رمضان [illegible] و احکام مطاع

و [illegible] دولت سلطنت [illegible] ارسال [illegible] الحمد [illegible] اولی

[illegible] کما [illegible] الله [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] فرمان که الملک [illegible] خاطر

بوده [illegible] عالم [illegible] در [illegible] که حضرت [illegible] واقعه شده [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] بعرض [illegible] مطالب [illegible] خاطر

[illegible] انجام داده [illegible] و انجاح [illegible]

[illegible] صدر [illegible]

بعد از آن حضرت [illegible] خلاصه مضمونش [illegible] آمده و [illegible]

سلطنت [illegible] اختیار حضرت بر ولی رفته و [illegible]

اقتدار شاه [illegible] امور سلطنت و فرماندهی [illegible]

امرا عموماً [illegible] و کثرت [illegible] بر قدرت و مکنت خویش [illegible] استقلال [illegible]

[illegible] مفصل کرد [illegible] بر وز [illegible] و [illegible] حاصل [illegible] برای [illegible] چنانچه سلطان

[illegible] را با فوجی [illegible] سپاه [illegible] رسید [illegible] ده [illegible] و [illegible]

[illegible] فساد [illegible] به [illegible] و [illegible] روز [illegible] این [illegible]

[illegible] کرده [illegible] صفات [illegible] خویش [illegible] کار [illegible]

در [illegible] و [illegible] احوال [illegible] و [illegible] شده [illegible]

[illegible] امر [illegible] از او [illegible] رسید و [illegible]

و [illegible] بر روی روزگار [illegible] خواه [illegible] انواع [illegible] و [illegible]

در [illegible] به [illegible] کسی [illegible]

و [illegible] امرا و سپاه [illegible] و [illegible]

[illegible] از اطراف [illegible] عزم [illegible] و [illegible]

با قصه باعث [illegible] او [illegible]

[illegible] از شیخ [illegible] کسانی محاصره

[illegible] نسخه [illegible] قریب [illegible]

[illegible] بعضی محاصره

[illegible] اصلاح [illegible] از [illegible] ان اقلیم [illegible]

[illegible] بالدوله [illegible] بود از [illegible]

[illegible] ان دولت [illegible] اقبال او از حضرت [illegible] ساخته و [illegible] را

[illegible] در [illegible] ملاد [illegible] امرای [illegible]

[illegible] همه [illegible] ابراهیم [illegible] برای

رسانیدن [illegible] باطن [illegible] ساخته [illegible] سردارا

را [illegible] و اتمام تمام امر [illegible] شده بود و [illegible] در

[illegible] رسانیدند [illegible]

[illegible] عازم [illegible] شاه [illegible]

جهت [illegible] ساز شده [illegible] نحو و [illegible] فتال [illegible] کار

[illegible] زده بمحض [illegible] خود [illegible]

در خیال [illegible] از [illegible] [illegible] غنیم [illegible]

[illegible] اطراف [illegible] جهان [illegible] باقصه [illegible] ذلک

[illegible] در [illegible]

[illegible] روی [illegible]

[illegible] که [illegible] علامتی آن [illegible]

[illegible] روی [illegible] مصلح [illegible]

عالم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] دولت [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] فرق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فساد و [illegible] سلامت [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و خصومت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] خواه [illegible] [illegible] علامتی و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] طاعت و [illegible] [illegible] [illegible] رحمت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] کرد [illegible]

حضرت [illegible] فرمودند [illegible] برفرزندان

درود [illegible] اخلاص [illegible] دولت [illegible] سر الکاه حضرت [illegible]

[illegible] [illegible] تمام [illegible] و قطع [illegible]

و توجه [illegible] [illegible] نام [illegible]

[illegible] [illegible] سابیه [illegible] [illegible] است

[illegible] کار [illegible] صورت [illegible] [illegible]

[illegible] عالم [illegible] و احوال [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] تا صورت [illegible] حقیقت معامله [illegible] صحیح و براین معنی

[illegible] [illegible] کرده اند [illegible] عدل [illegible] [illegible] حال

[illegible] عشق [illegible] [illegible] [illegible] بعد از این [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] معقول [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] حضور و [illegible] و احترام

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تکلف

[illegible] در حالت شیخ احمد [illegible] حرم [illegible]

و [illegible] از علوم صرف را ازش [illegible]

تحصیل سعادات [illegible] کسی [illegible] دیگر [illegible] خاطر [illegible] بغیر [illegible]

[illegible] و [illegible] تسکین عزت فاحش [illegible]

[illegible] چندی اندرست و [illegible] اطلاع [illegible]

ما عفال

تا [illegible] معاشرت جمعی [illegible] را مسدود ساخته با مردم [illegible]

[illegible] خبر [illegible] حضور [illegible]

[illegible] عهد کرده [illegible]

[illegible] اخلاص [illegible]

[illegible] صاحب الحاجات [illegible]

[illegible] مقابله [illegible]

[illegible] عالم صورت [illegible] کار [illegible]

بالفعل [illegible] حساب [illegible] خدمت [illegible]

[illegible]

یافت [illegible]

[illegible] حاکم [illegible] ساخت [illegible]

سعادت [illegible] مسالک [illegible] دو سه [illegible] خاتمه [illegible] بنام [illegible] عبد [illegible] و تقوی یافته [illegible]

[illegible] طرب [illegible] حال [illegible] بطرف [illegible] ازمنه والا [illegible]

یا آورده [illegible] روز دیگر [illegible] مولود [illegible] کشته [illegible] طلوع لغات

[illegible] اطلاع [illegible] مقدم جلال [illegible] احمدیت و [illegible]

نام [illegible] سعد [illegible] و [illegible] قدام نمودانشا [illegible]

[illegible] فاضل [illegible] از جمله کرده بود [illegible] بعضی دیگر [illegible]

[illegible] اصلاح [illegible] حضرت [illegible] خاص [illegible]

تحشیه [illegible] مذکور [illegible] معمول است [illegible] مقال [illegible]

[illegible] تحصیل [illegible] و دیگر [illegible] تا خاتمه حضرت [illegible] شمار

[illegible] که [illegible] درج [illegible] نام [illegible] بگوشند [illegible]

[illegible] ولی [illegible] اگر دولت [illegible] دارالسلطنت

واگر [illegible] روا است [illegible] صفحه [illegible]

[illegible] لغات [illegible] تصحیح [illegible] اکثر [illegible]

[illegible] سال [illegible] درشان [illegible] احدیت [illegible]

[illegible] رحمانی [illegible] گذشته [illegible]

[illegible]

[illegible] سنه [illegible]

خسرو انجم سپاه دوران جاه [illegible] با جنود [illegible] بهادر سپهر احتشام [illegible] گروه

سپاه عظیم شده [illegible] فرنگیان ظفر [illegible] لشکر [illegible] جلو

گروه [illegible] سپاه [illegible] خانه جلالت [illegible] راست [illegible]

بالا [illegible] علم [illegible] خلقت [illegible] جلو

[illegible] عالم [illegible] صورت [illegible] و

ترتیب صفوف [illegible] جنگ [illegible] سوار [illegible] صف [illegible]

[illegible] شجاعت [illegible] الصدق سلطنت و دارای سلطان محمد [illegible]

و انجم سپاه عظمت و کامران سلطان [illegible] قرار گرفت [illegible]

[illegible] جوانان جانباز [illegible] زینت داده [illegible] خان با ده هزار مرد مبارز

طرح جنگ [illegible] سوار [illegible] ده هزار [illegible] صف فوج [illegible]

[illegible] بنفس نفیس با ده هزار سوار [illegible] جانباز

[illegible] ترتیب [illegible]

[illegible] قول [illegible] ترتیب [illegible] از طرف [illegible] پهلوان فرنگ [illegible]

کوه [illegible] قرار گرفت با [illegible] سپهدار [illegible] فراخ [illegible]

فرخنده سپهر جلالت و سروری سلطان سپهر شکوه [illegible] بهادر [illegible]

[illegible] رستم [illegible] تمامی گرز [illegible]

سوار شجاعت بودند فوج مقدمه را ترتیب داده جنگ سپهسالار با عماد الملک و اشرف خان و دیگر
منصبداران ... مقرر گشته و برانغار هر یک ... مرتبه بازوه نیز سوارشده زیر و
زبر گذار بودند موکب ظفر را استحکام بخشیده قلب فوج منصوره سواران ... را
بجوانان ... دست ... محکم کردید و طرفین لشکر ظفر ... جوان دلاور
جانب ... گردانید و او سپهسالار با هر ... سنگر ...
از ... جانب ... فوج ... ثابت و اقتدار ...
رکاب ... خود ... سوار ... جانب ... حاضر ...
چون ... استحکام بخشید ... عقب ... بعد از ... دور ... بر
با ... صفوف ... گردید ... طرف ... بار
... فوج ... صف ... ساخت ... با
... در ... سواران ... صف شکن ... برکات ...
... اضطراب ... حرکت ... آوردند
بهادران ... برگشت ... از ... باب ...
... ساخته
... بر صف ... گردان ... سردار
... ساخته ... گردن ...

و منع سنان و تیغ گروه حبشی بیداد را محروم گردانید و جنگ از جانب جانان کل لیلی
بنیاد سنگ ان بر اساس پیش جا بنهد جهانیان را از جانب محض عطا مدد بکمال برانگیخت
ترجمان کمان و دل گردان با جنس بده چشم زره فراز ... سپاهیان کوه ... ال
... بده جگر دوری جانستان بنهال ... نشکست هم ... بر
... اندر قوت ... کامه و زهد ... و ... و کوفتن ... جان کرد ... ند
کرده جدا و گشت ... از هر دو طرف ریخ جنس ... اندر سحاب ... کرد ... دور
... ز برق گردان نی کشت / چو ملک بکر در آهنجید / قیامت ز هیجا
بر انگیخته / ز غریدن کوس غلغله داغ / زمین لرزه افتاد در کوه و راغ / ز رستم ...
گرفتار زیره شکافت / بدرید ... بیجهد ناف / شرار از سم ... بر دل افکند
تفس در دل سنگ خارا فکند / در آن هنگامه ... و ساحت ... قلم ... است
از آن ... مرد ... صف ... جانان مرکب ... علم جلادت ... و ... اقتدار ... آخر ...
را دستور سال و داود خان ... سپاه ... ان ... برالوس ... بی ... رد ... سحکم
داشت حمله ... او ... نصرت ... خارا شکاف ... عالم ... گردو ... بر ... داشته
فوج را بر هم زدند الکاه ... حرب و جسارت بر مرکب ... را دستور سال ... جه
رو ... که ما ... سوار ... خاصه جمان ... خود ... زدند و ... برالوس ... لا
و ... زده ... سهو ... جا ... شد ... از جانب ... از ... اقبال

سلطان محمد اکبر تا حد میسره فوج و سلسله ایشان رستم خان و رستم خان مقرر گردید

گاه و چون عنقریب جمیع اردو بخواجه بهم و فوج اکبر ابتدای نماز و [illegible] ساعت [illegible] اول

25 ستونها زیر [illegible] بارک [illegible] فی الفور از [illegible] سایه بامام [illegible] نمایان

و هزار [illegible] سلطان را [illegible] دارالشکوه [illegible] و [illegible] را [illegible] سلطان

بر [illegible] خواجه [illegible] تا حد [illegible] خان [illegible] فوج [illegible] بر [illegible]

رحمت درجه [illegible] و ولایت عقل [illegible] ایمان [illegible] خان [illegible] با [illegible] حق

داده با [illegible] درست و اخلاص [illegible] شهید [illegible] جنگ [illegible] شاه [illegible]

بر [illegible] نمود حرکت [illegible] اصلا [illegible] برات [illegible] خود [illegible] برسوار [illegible] هزار

خود را [illegible] ناموس [illegible] نگرانی [illegible] قطعا [illegible] حضرت [illegible] خواجه

[illegible] کار [illegible] با عدم [illegible] بر [illegible] دارالشکوه [illegible] ذات [illegible] که

[illegible] افواج [illegible] وقت [illegible] نبود [illegible] بسته [illegible] وار [illegible] زده [illegible] افواج

و [illegible] عدم [illegible] براه [illegible] موکب [illegible] سرداران [illegible] خواجه [illegible] و

را [illegible] وقت [illegible] اقبال [illegible] موکب [illegible] اول [illegible] ناظم [illegible] عرصه

[illegible] تا [illegible] قول [illegible] بر [illegible] در [illegible] جلادت [illegible] [illegible]

[illegible] بر [illegible] خان [illegible] موکب [illegible] کرد [illegible] سنان [illegible] سیف

و [illegible] بر [illegible] سلطان [illegible] خان [illegible] معرکه [illegible] در

بکام جوج صبای باد بیران چمن هارا بے یکبن رسیده بر نیمه گذار بر دو گرمت
بکمال متبدل ساخت دا رصدت تیر آفتاب حرارت ما هیے بر جو بر هوا مستولی گشته
بسیاری از سرداران و لشکریان بی سعی و ملابس سهم و سنان نشسته لب و بعطشه ثانیا
العطش [illegible] بحر فتنه آن دران میدان جانی لعاص للدرابع موه دم الذات
تسلیم نموده باد جو زاسیدالس زمهر سوختن[illegible] ازدین تا سر
اخر مهر فلک گرم کین گرم شد مهر فلک بر زمین تا همه [illegible]
آفتاب تابش او کرد جهان را خراب خون زرگ مرد روان شد هوا
حوی شد از پوست برون آمد در عرصه مصاف آثار یوم الحشر المرموس وجه
پیدا رسید عرصه [illegible] ولد الصبار کرد بر در اثنا چنین حالت غمام قبیلان
از بوم منبع شعله بار برق با حل گرم زار بار ار بورشمار لوای نصرت ما بے وجوش قدرت
سبحانه رصد داعانت دامداد مساعدان موکب اقبال جهان پناه امدها امت
استقلال احباب دلدای ابره مه صلابت [illegible] رسیدن با ابر چشم نمای
اصحاب لصرت و صبای ارتفاع علم علیه تعالی [illegible] ر دارای قریب الوقوع جلوه گر
نو چو رسید قدرت الہی بر تو عزت ما حسنه عنان بره ورای انداخته قسمه
متوسل شت و آدرش مکابر کے بر هم زده بعد ازان همرس کاه و مسیدای عرو
و مروانکی رقه شد و شنبه اصطراب اضطرار زده فرار اسکاده هر نامه ذا
تا جم ازا

پراکنده در سپاه ساختند فراخ اقبال موکب آن برافزود چشم بینا

سپه چون پراکنده مویی اوفتاد ز هیبت دارای شاه اوفتاد

خلعت فراخی و آمد بدان تنگ کس از خلعت آن بیش دار ایمانید (26)

سترده ز تیغ سحاب گرده بگرود دل کس مدار ایمانید

گزیر ازگزیر آخر روز با فتح و فیروزی از سبب تأیید ملک [illegible] روزه

مقدم بر سعه علم ظفر و نصرت و بهروزی شاه بحری طالع مظفر روز بهروز بر آن

لغاریها کوس و کرنای نصرت شاه مظفر و منصور آوازه شد غلغله

من بنداره کوس ارباب نصرت و گوش جمشید دارای شکوه و آراسته بن

ساختند سر برفرمان روای از آنا داشته تا بر فرز بهجت منصور بهار روزگار از

نصرت با آمده رحم ایشان دولت نکردانند دو پهر از روز باقی مانده بود که

کوکب بخت و ستاره طالع پس برگشت و اقبال آمد و سعادت گشته برکات

خداوند منتها می عظیم شکر احسان و بار گردید با اکبر و احد شکسته مثل [illegible]

قدیم شکست و عزت و شوکت ملک را ز سر فراز گرامت واجلال و جاه پاس عزت

و اقبال بر ساکت دولت و اقبال افتاد و این قصه نصرت حادثه عجیب تاریخ هفتم

روز سه‌شنبه رمضان المبارک سنه ثلث و عشرین و تسعمایه هجری در عرصه نزدیک راه

روزگار سمت وقوع پذیرفته حضرت اعلی اعز الله ... حضرت امام محمد درانی

نکته سنج و دقیقه یاب گشت [illegible] سیر و انفسی از وفور بهجت بی اندازه ب

خود و وقوع مکاتبات و [illegible] قیماش رسید چنانچه وصحت جهانبانی حضرت صاحب

قرانی و بهبود امراض ممالک [illegible] کشورستانی حد [illegible] بلاد و تا [illegible]

استماع [illegible] فتح نامه [illegible] وصول توقیع اولیای دولت ابد [illegible] حضرت جهان

شاهی و به عفو قصور ارباب [illegible] و آگاهی [illegible] اعتدال

گرد [illegible] آنحضرت شکر عنایت [illegible] الهی تقدیم رسانیده دران [illegible] روز

بخشش و مسرت [illegible] سرافرازی [illegible] جاه و جلال فرمودند خیام و خرگاه

اسباب و اموال [illegible] بسیار غنیمت [illegible] نصرت [illegible] ظفر شعار

گردید بعد از آن روز [illegible] فاخر خانی که از مصاحبان خاص [illegible] اخلاص

دارا شکوه بود و محمد امین خان خلف الصدق معظم خان [illegible] مرسوم

بهمین تاریخ خانی از اکبرآباد رفته با دراک سعادت ملازمت اکثر خاصت

و الاسر افتخار بر افراشتند و تسلیمات مبارکباد بجا آوردند و [illegible]

الشان صبح دولت [illegible] و نشاط سلطنه مبارکباد [illegible]

و [illegible] معلی [illegible] در سلطنت [illegible] روزگار [illegible] بعد از [illegible]

حضرت جهانبانی از آن سرزمین ظفر [illegible] کوچ [illegible] عمارت و شکارگاه

[illegible] تا [illegible] و در بین منزل

[illegible]

عمر خان و قیس خان و حسن خان و ... بهمن خان و ناهر خان و راشد و جعفر خان

و راجه رگهوناته و قاسم خان ولد اصالت خان مرحوم و ناهر خان خواجه سرای

27 و سلام خان المخاطب به محمد مسکا خان مهر قلعه اکبرآباد و دیگر جمیع بندهای

بادشاهی جا به جا از ترکت منصب داران دیرینه که اهم اصحاب طاعت بودند به زمان جهانبانی

شاه‌ستان و اشرف مالوس اقدس منتظر بوده‌اند که به نظر اطاعت و انقیاد

در آوردند و از سر آگاهی نوازش یافتند با جماعه یکتا که بعضی ده و بعضی دوازده بسته بودند

از رسوم کوچ همراه بوده بانیم و بیرون از شهر دل داد و تحسین سهر قدیم کرده بندگان

حضرت جهانبانی باطل سجاده صاحبقرانی نامه فرمان عنایت مشحون به خط مبارک

مرقوم کرده بودند بدست فاضل خان و رساله بر ما به اسما علک کامل بنام نامی اشرف حواله فرموده

خلاصه مضمون فرمان همایون و پیام عنایت مشحون آنکه حسب مقتضای مشیت ایزدی و درمیان

و ... ناصیه سلطنت و جهانبانی به غره ناصیه عظمت و کامرانی سایه بلند اقبال صحت

... و مبدل انجام ... که در پرده غیب و حجاب تقدیر مستور بود برادران روز افزون

از آنجا که در فرمان قضا و قدر دولت خالق خیر و شر جمع جمیع البشر را محل نسبت

اختصاص از آن عنایت ... به اشرف سلطان بر خدا داد و دانسته با اظهار مراحم کیمیا

... خاطر و انبساط طبع اقدس ... متعلق و متوسل است بدل لطف مرضی

و روز به ... عرض ... معقول ... تقاضای طبع و تمنای خاطر حاجات

جمال تعالی فرحت انتمای آن قدوه بیشمار شده از غروب طلوع ضیای کلی صبح

افزای آن مهر سپهر حالت تعقل اثر منبه است که حوصله تقریر و بیان

بیندازه افزاینی با ... امید حیران در ره ابتهاج خلافت و دارایی و شمس کوکبست

افزای سلطنت روا ... ساقی از بی واردات ... روزگار در

دوران طوبی تمنیه مکان و مهد قمر حیث نزول اتفاق ... بار ... از احسان

او ... مصاوره شدید ... امید توقف در ... ارباب ... حوادث ... قطعی

منقطع و مقصور بعد از سعادت خانه عنایت حکم علی الاطلاق بمقتضای ... صحبت فیض

مستفیض شریف گردانیدی صحبت و کرامت وصل ... صحبت حیات ... زندگی

دوباره عطا گردید التفات ... و ... لواعج ... باعث نهایت رسیده

نقش ... قبا وار زرد ... العزیز شد ... اختر والاگوهر در التفات ارباب

عنایات ... محبت و کیفیت طلب ... ملقای بزرگ ... خرابه ... زبانه

برنده حوصله طاقت ما را انتظار ... باید نشید ... امتحان آمده ...

اوراق و ... خرد در سمانس عقل ... مرهم راحت ...

مترصد که خاطر اقدس ... جمال تعالی فرحت افزای ... الکه ... رسد

زندگانی در این ... حال باشد ... فاضل خان فرمان ... عنه

فرمان ... جهان را در خدمت ... جوان بخت گیتی ستان ... تعالی ... خرد ...

او ...

روان نام بوده و مسیحیان نیل شده و علامات ارشد در ملازم وقت نمایان حالی
بوده تعرض و الا درسانیده اشاره فرخنده طالع خجسته منظر بطبیت الفاس و رغبت
نیل مقصود و مستقل راح از این معارف بدل گشته و جه منبع روا الادعیه و اثنیه
24 منضمن شکر عنایات اندازه و مجالس مرحم و اشفاق و از نا بعد بودن و زبان
غذا و مدحی زبان در اظهار غیر از آن ارادت و اخلاص و اطاعت و انقیاد و تحاشی
شوق و از رومند به باور گشت سعادت زمین بوس اشرف اقدس و قوم قلم
عقیدت رقم گردانید آن حال خجسته گشته آن را خوشدل و مسرور باز گردانید
حضرت ظل اللهی بعد از اطلاع بر مضمون عریضه ارادت مشحون و کیفیت حال سعادت
فرمان گوهر نثار و در مکنون بحر عظمت و شمار تعلیقات رسید که ته ارتباط
تمام و مسرت ما لا کلام بطبع اقدس ما بود راه یافت و بعد از مرجعت آن خان
خجسته منش بعضی از امرای حقیقت و فادیم را از بدطینتی و بد گوهری
به بود ... ترقی مراتب و جاه و درواره از ... برای مصلحت دولت و دین
نعمت بقیه والانسته از بد الصری ... ظاهر شد سعادت آن جا وید
جهان ... دانسته ... فارسی ... عارفند و شمار گردید
... تا انسته و مقدمات ... خاطر شاه والاگهر ... بعد بوده در
... اخر متعذر ساخته و از راه ارادت و اخلاص باز داشته و

تحصیل سعادات دربار اقدس اعلی بابت مرد و دولت نخبه کردانند روز افزون

حضور خدای اکبر از روی عنایات منعایت بی‌اندازه جوابر بود بکار اقدس عنایت کستر بدست ... خان

خردوران جای ... ال تحریر الیه از دور رکن السلطنت رکن السلطنه شاه والا گهر

... برایشان دیگر براو تعه صورت حال طرز دیگر مید الکه الحمد

... میداست که ساخت ... رکن ... فاطر ... خدا

خان خردمند ... سعادت ... کلمات ... برابر و ... صحیح سلطنه

و توجهات معتقد و ... که از ... مراد ... ل

برابر ... مقصود را در ... تمنا از ... بد اصلاح ... مشایع

در سید و از انهمه ... و تدبیرات فایده براصل غرض معروض گردید للعزم ... و ... ل

راحت نموده صورت حال در خدمت اشرف اعلی معروض و از حضرت صاحب قران

باز ... خان و ... را نزد آن نموده ریاض خدمت و خدمتگزاری ...

فرزند ... مبارک مصحوب ... خان ... صادر ... جام ...

نظام خان کردون اعلم انکه با وجه حقوق پرورش ... و نعم و تقلیل و تعلیم و ...

... و غلامات ... بابا ... محمد ... متوجه ... گردانید

با انهمه حق او ... الطاف ... شهنشاه علی الاطلاق اطاعت و ...

... و واجب ... کلام ... اسناد ... ناطق ... فرزند سعادتمند

ارانمند

آراسته سراپا حسن اعتدال مجموعه دانش و بینش بغداد آورد گشت پیوسته عمر گرامی بر [illegible]

چون [illegible] وحش سنگ و بغداد را معروف کرد [illegible] بعد [illegible] قدر [illegible]

و مرغوب و خوش‌آیند خاطر اقدس را به دریافت [illegible] شیخ [illegible] بر

29

[illegible] و اختلال [illegible] اعوام فاسده [illegible] دو [illegible]

رسید [illegible] رسید [illegible] سعادت حضور یار رسید [illegible]

در [illegible] یار [illegible] رسید [illegible] یار [illegible]

جهان [illegible] کرده از [illegible] سید [illegible] دو روزه [illegible]

حادثه [illegible] خدا [illegible] خود [illegible]

حرارت [illegible] صبح ندامت [illegible] از راه مخالف [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] خود [illegible] راه [illegible] سوی خدا [illegible]

[illegible] در [illegible] بدید گفت [illegible]

[illegible] دانش [illegible] چون [illegible] روز

[illegible] چون [illegible] گرچه [illegible]

[illegible] در خوری [illegible]

[illegible] بر سر [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] گوش [illegible]

علی جاه ابوالحسن خان عدالت و بس مستغنی کس آنکس گذشت

حرکت خانه شاه و ملک مشکل را گردیدند فضل‌الله خان از انجا که بهمان سرکش

فاضل خان مأمور ساز الملک و اتمام صلاح ما باقیه حصول بود خواهی بود

محروم و محروم بود حضور سعادت از خان فرمای فرمان نگارد و حسن خلاصی مرید ما

آن حوالی مملکت این مابین و ساسانی حق و آن مخالف الله عمل شد و مروان حسین بعد

را مله حسن بخت خوان شاه و اکرم و نسبت عارف مسیح بر وقع حسن و مهیا و احوال مسلک قدم

ملازمت عزیمت فتح نموده اصفهان احباب راسخ طالع حضرت اصلاح مستقر و برات

انتظار کرم آن بمیل حضرت المنتقم توجه این از معتمد و بسته و معروض حضرت احوال نموده

خلیل الله فرمایند قصد من حالی کار مهد اقدس ملازمت شرف آن در و زنگان

خصوصیت فاضل خان بسته نگاهبد شد حسن بیان ظاهر نظر از خود صلاح نمونه بموجب را

فرمان از صدور آن کیفیت ساقه اقدس ملازمت از یافت اختصاص الطرف

بی نوکر دل فرزند مهر از مکان چرخ جدید و روزگار ناسازی از جهان

ملک و زینت حق چند سال آشنا حق انجاز بالاحتیاط از و گردید و تنگ دل

بالسداد نمودند مقید حکم انجم از آباد و حد و ساخته بود را دیار

مراتب رعایت و ایام جمع احکام تحصیل بالتمام در لو و تعلق و قلعه اوباب

طریق بر اعطا مرحمت شاهی باد زندگی از حصه مرحمت فرمان سیار احتیاط و ضبط

۱۹۶

فعلت

نمو واخواهی لکالوی منمودند بمحافظت ابواب نامور گشته شرایط جرات
و جوسپاری عدم رسانیدند چون پرتو آگاهی فندگان حضرت جهانبانی
بر بانیه تافت ذوالفقار خان و بهادر خان بمحاصره قلعه مامور شدند با فوجی از
مبارزان کار طلب سرانجام اسباب قلعه رسیده تردد و اهتمام که تدارک آن
مهمات انحصار در زر بد و خصمان از حد حصین با آنهمه نزدیکی صورت افتتاح
در مرات [illegible] بهادران جلوه گر [illegible] سرداران با بعضی از لشکریان در منزل
[illegible] نمودند و اکثری از لشکریان بجوار قلعه در [illegible] جوبلد و انجا قرار
گرفته از طرفین صحبت توپ و تفنگ در میان آمد و آثار آلات حرب [illegible] بوقوع
انجامید سرداران لشکر [illegible] جاده اندرون حصار قدم اخلاص بر زمین جانبازی
فشرده جامه مخالفت و مدافعت بر دار [illegible] جانفشانی [illegible] همت
گماشتند اما اکثر از [illegible] و منصبداران از [illegible] محاصره
[illegible] روز [illegible] بهانه اهتمام [illegible] از راه دریچه آب دریا [illegible]
می آوردند [illegible] قلعه [illegible] سر خط [illegible] گرفتند [illegible]
[illegible] شکافته [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] مبارزان موکب [illegible] روز دیگر [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] از طرف [illegible]

که در این بحر اضطراب [illegible] حضرت اعلی برنخاسته و نه وقوف یافته ای احوال

کسی را دوست فاضل خان را بار دیگر بملازمت [illegible] اقبال [illegible] انفرستاده

فرمان بخط خاص بقلم در آورده اند مالک الملک تعالی شانه [illegible]

[illegible] که او با فرزند برومند [illegible] طالع را خوب [illegible]

وصبا [illegible] ساخت جهانی دارا [illegible] سپهر [illegible] روز سعیده

[illegible] العقد [illegible] فرزند اقبال

طالع [illegible] فرزند [illegible] کانون [illegible]

[illegible] جسم [illegible] حقوق ابوت و تربیت [illegible] کام [illegible] واندا

دارا زیار [illegible] موجب بدنامی دنیا و موروث ناکامی عقبی است [illegible] الکاسه

از بار [illegible] روزگار شما [illegible] در یوم الصوم والحساب [illegible]

دار الکتاب چه جواب خواهد داد [illegible] گرم [illegible] باد [illegible]

خودم اندر فشار [illegible] بنده [illegible] نمی چه گوید که تو بر خود [illegible]

وز [illegible] اندر غبار [illegible] هم تو [illegible] سرسار باش [illegible]

[illegible] توام [illegible] بنده و [illegible] نام توام [illegible] بهر خدا صورت [illegible]

روز [illegible] [illegible] از خدا [illegible] [illegible] قره [illegible] وصف

[illegible] خود [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

شده است بحیح ستمکاران مرتبت جهانی در ارتباط ... و از بدایت حال تا عهد عطوفت

وفا نماید در مدت سال شهر خوان که در آنکه موجب این وجود زمین و دوران عالی

سالی بعضا از ... اتی اعتبار لازم شمرده محفوظ باشد کل سلطنت ...

ماکه طاعت عظمت شکوه و ثبت و اقتدار این حضرت در ساحت زمین و زمان بحمد ...

قران فرمانی و روز زمین ... سعادت بر مسکر شد و شهدای آنکه از قرن ... قائم باشد

انتظار آرد خدایا ... بخت جاودانی تو باده بس جاه و جلال در صحیفه روزگار ...

... آیات پایدار نماند ... اراده خدمت و جانبازی پس از اطلاع بر مضمون

منشور عنایت در مهربانی و ... از بسیار اصلاح ... دست زمان که ... میان ...

یکبارگی همه ... و المنة ... بار شد در جاه ... تا نماید و امراء ...

رواج عقل و ... باندازه امکان بشریه و طاقت انسانی در تمهید قواعد ارادت

و اعتقاد ... صدق ... مقصر ... و ضبط سر رشته استرضای خاطر

... در صراط مستقیم عبودیت و جانبازی از انحراف جایز نداشته و تمهید ...

راه شد ... ثابت و راسخ است ... متعلقات ... ارادت ارسال

و ... در میان ... جرأت ...

با اطمینان قلب و جمعیت باطن عازم ... حضور ... و الا از روی ... خاطر

... واخلاص ... اللهم ...

وصول تقریر چون [illegible] از شکر عنایات بیغایات [illegible] مراسم شکر فایق بیشمار

اقدس [illegible] فرموده حکم والاشرف نفاذ یافته [illegible] از مرقوم

[illegible] محبت قلعه [illegible] جمیع ازملازمان کار عالم مدار [illegible] محافظت [illegible]

[illegible] تکرار [illegible] حراست ابواب قلعه اهتمام و حصانت

[illegible] جمعیت خاطر و سکون باطن و اطمینان قلب بحضور اقدس [illegible] سعادت

[illegible] از شرف [illegible] عقیدت [illegible] عنایت

[illegible] بندگان اعلی حضرت خاقانی [illegible] رفعت و [illegible]

[illegible] رضا [illegible] حکم فرموده [illegible] پادشاهی [illegible] قلعه [illegible] ابواب [illegible]

اولیای [illegible] مفتوح گردانیده [illegible] از مصلحت [illegible]

بران [illegible] والعقار [illegible] مستحکم ساخته [illegible] ستانند

و ابواب [illegible] بر روی بندگان شاه جهان [illegible] باز [illegible] کرامت و سروری

سلطان محمد [illegible] خان و [illegible] خان [illegible]

تاریخ پانزدهم روز جمعه شهر رمضان المبارک سنه هزار و یکصد [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] درون [illegible] از [illegible] را جا بجا

محبت محافظت [illegible] سلطان محمد [illegible] بحضور [illegible]

[illegible]

و تسلیمات [illegible]

بار نمایان خاقان حضرت اعلی مکان و فراست به افتخار سر سمات عبودیت تسلیمات
القاب فرستی نواب و کمر روز و روز فرموده مشاورت در صلح جهد بر جاهای حال ایشان بالا و پرسش
جاه ارای مسند و ان ثروت صاحب حکم جهانبان جهان لعه و شاه بار صحبات مند
باریابی معتمد ستایش جم جاه سعی اقبال و حالت محکم ملک اندک دولت و بخشش
جنت بر فرموده الفزون جلالت و عنایت بحر و گوهر کرامت و عظمت فلک مسند عز آن
جبین العالیه علیه و عصمت و قرب و خبر و فند برا شرف احداث معلی جناب حضرت چون
استقبال مراسم مرسوم و قانون معهود قواعد تجدید رسید فلک شاه والا
دربار جهانی ایستاره نامه عالی عالیات صلاح تعب علامات احترام و اعزاز لطف
کال و عظمت سپهر مهر آن میدان در فقا عنایت اوقات سر روزی اندر با رخصت
باآن عالی حضرت مرحوم و عالیجاه شاه والا برد تشریف ایالت مسکوی اندر بلاد فرموده
کرامت و عزت مسند بر کرده ملاقات ستایش باعلی جهانبان سلطنت دودمان کریمه
کنت بارگاه بزرگوار پدر جانم او با ایشان برادر مقدس و معظم آن اجلاس و القاب
و اشتیاق مراتب و کمال تمام راسته لطف الله حضرت لطف تعلقات در
منفعت کلاه اکناف ساخت ظاهر ایجاب از جهت و ملاقات نیز خاطر خواهش
معجل ابد سعی حضرت اقدس سرور باطن و اقتضای خاطر مرتبت مرحوم گردد و
است عنه الشکوه بدار سلطان ... ممالک ثبت ولایت گشته مبادی

قبله شجاع باشا بنگاله ولایت و مدد اختصاص بخشیده امیر الامرائی دستور حضرت و نمایند

معظم ولایت عهد هماون منصب والای ولایت محمد تغلق سلطان دکن و مملکت باشد

و نکد مقرر ولایت مقدسه نادر محروسه ممالک دهلی قبله بلند سلطان

حرمت امور خاطر و امتثال حکم مناسب است از آنکه وارث مبارک قدر

همایون امر مطاع بسیار و الله تبارک وصول کونین سعادت موجب امور اقدس

در ساخته بزرگ سالک و طوارق سنگ بشارت اند و قید رضا باشند مستقیم در ضمن

و کار الله مقال باشند و رضا با تسلیم سر بر عطیه عظیم مواهب سکر

عالم ردد عزیمه و دعا مرحومه اصفیا لعاب التسلیم و عرض لدیدار موجود سبحان

و عالیه سبب اسماء بیدار کردند مخلص شاه ماحی ایام و تعلیق سعادت احراز

در ضمن و السلام علیه الله صلوات مقبل رسول و جل عز خدای خشنودی و رضا موجب

زیاده از حد احسن است از دل و شوق حضرت بندگان و است محقق انشاء

خود را الله فانظر بیدار نقد هر چه دارند کنجد و قالب تقریر و حوصله در آنچه بر

حضور ارسال نموده جمیع اقبال از شاهی جناب حضرت بندگان ساختند و مرتب منبع

حضور سعادت حسب مقدمه تقدیم کیف و وقوع امکان و انشاء دار و عنایت

حسب الامر ... محصول کرده حضرت قبول شده است ... داد و تمام نقد

کلمات مختصر امید گردانیده است اعلی حضرت خدمت در حاجات و حالات صورت و نقطه

والامر و القلم بالا

حالا که کلام و سیادت تمام بخاطر ما بیت آن خجسته مقام راه یافته روی
[illegible] نموده بسیار خاطر مبارک حضرت جهان پناهی از جانب سعادت 33
منزلت اقدس و تحصیل دولت [illegible] حضور پرنور و [illegible] اسم [illegible]
جمع شود بی خاطر مقدس [illegible] اگرچه مدتی عزم صواب از منزل و الکای [illegible]
بدولت [illegible] سوار شدند از آنجا که [illegible] اول و اراده [illegible] امری
دیگر متعلق شده بود و کار [illegible] خانه قضا و قدر بخلاف [illegible] قلوب
خلایق [illegible] عزیمت [illegible] مراد را [illegible] خفا مضمر داشتند [illegible] رای صواب
آیین [illegible] انقلاب [illegible] عزیمت سعادت [illegible] صورت صبح [illegible] نحو [illegible]
و الله [illegible] معلی سوار شدند [illegible] اسم [illegible] مسافت [illegible] حال
امیر الامرا [illegible] امرای [illegible] رسیده معروض داشتند [illegible] عزیمت و [illegible]
این ارادت [illegible] تصدیق خرد [illegible] و [illegible] عقل صواب
اندیش [illegible] و [illegible] بهانه اخلاص و [illegible] عقیدت [illegible] از [illegible]
این امر [illegible] کار [illegible] و [illegible] خدا [illegible] جان [illegible]
بی [illegible] رحم [illegible] این عزیمت [illegible] و [illegible] احسان و احرار
فرمایند و دمی بدولت [illegible] مهمه [illegible] کام [illegible] حقیقی
[illegible] و [illegible] العصمه [illegible] و [illegible] زوال

تفویض نموده باشند و ملازمان سرکار فیض آثار قسم الصلح خود را اولی اند بندگان
اعلیحضرت را در کل سررشته اختیار از دست ندهند و در سده بقید طلب همراهان [illegible] در آمده
و اشرف زمین هندوستان درون قلعه سیدآباد [illegible] بسته [illegible] عزیمت و [illegible] عنقریب در [illegible]
[illegible] حفظ و [illegible] حفظ [illegible] و [illegible] باشند از [illegible] توران زمین متعرض [illegible] خبر [illegible]
ظاهر شد بر مطلع و مطلب [illegible] نرود تمام در خاطر ما بود به ملازمان عثمانی [illegible] برحرکت کسید
در [illegible] شاه را به حضرت [illegible] مبارک [illegible] حرکت [illegible] [illegible] نمودند بار [illegible] جمله
رسیده فرمان [illegible] بندگان اعلیحضرت بخط مبارک [illegible] را [illegible] نوشته از روی اعتماد بکمال
اهتمام و احتیاط [illegible] فرموده بودند [illegible] اهل [illegible] از وقوف [illegible] داده خود را
[illegible] عسکر و قاصد و [illegible] [illegible] [illegible] نزد دارالشکوه [illegible] را
با کتابت رسانیده جواب [illegible] به حضرت [illegible] [illegible] مضمون ناطق آن
بود [illegible] دارالشکوه [illegible] خود [illegible] کرده [illegible] با ثبات قدم [illegible] [illegible] عسکر
[illegible] [illegible] مهم را [illegible] [illegible] مصدق و [illegible] [illegible]
[illegible] ملک [illegible] دولت [illegible] [illegible] [illegible] و جایزه
تحسین [illegible] و [illegible] ظاهر [illegible] اعلیحضرت [illegible] دارالشکوه موجب [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] [illegible] عزیمت [illegible] گذشته در [illegible] دارالشکوه [illegible]
جاه و جلال [illegible] سلطان محمد [illegible] الارشاد [illegible] تمامی [illegible] کتابت [illegible] از [illegible] و وفا

[illegible] [illegible] الله [illegible]

در صبح اقبال ابواب ... و عزت تقریب مقصود را از اراده محتوم گردانید و بندگان اعلیحضرت ۴۶

شاهنشاهی قدر اختیار متعلق بشیوه از جهت اعتبار و اقتدار سلطنت و ابطال گردید

... از حرم ... والله ... میمنت ... خروج ... مستحسن ... دیوان اقتدار

... عزت افزای ... و آن تاریخ ... شهر رمضان سنه هزار و ... در سایه ...

در روزنامچه ... گردانید ... بر خرج ... کارخانه ... عنده و خرج ...

سنه ... تاریخ سال ... عزت ... اعتبار ... الدوله ...

رقم زده ارتفاع ... اقبال العزم ... دار السلطنه ... سلطان ...

و دیگر سوانح دولت افزا ... بندگان اعلیحضرت ... حقایق نگار ...

مفصل ... قلعه اکبرآباد با خزاین ... مسخر گشت ... ولایات ...

دولت روز افزون حضرت ... در ... جاه و جلال رسید ... دار السلطنه ... اقبال

اقامت ... سپاه ... متفرق ... بی ...

مهام ... فارس ... مصلحت از واجبات شمرده ...

در ... دار السلطنه ... در ... نظام مهام ... توجه ... جهان

بمحافظت اعلیحضرت ... قلعه ... دار السلطنه ... دار اکبرآباد ...

... افتخار ... شاهزاده جهان سلطان محمد میرزا ...

دار ... فرمان واجب ... الله تعالی ... افکند ... دار السلطنه ... نزول اجلال

تسمی یافت روز شنبه بیست سیم رمضان سنه الف بدولت و نصرت بعزم استقبال عید و رکوه در
عمارات شاهی و شکوه از مستقر الخلافت کوچ فرموده بمحاذات دار الخلافت شاهجهان آباد رسیده حضرت
اعلی میمنت ساحت رودبار که در شاهی معسکر اقبال است خود بدولت و اقبال بعمارت بادشاهی
نزول سعادت فرمودند در سلک نمایه عرض بار یافتگان محفل والا رسید که سلطان محمد اکبر با گروه انبوه
از طریق رفاقت تهور پیش ساخته و بعضی از ملازمان بادشاهی مثل ابراهیم خان ولد علیمردان خان امیر الامرا
وغیره ملازمت آن بخت برگشته اختیار کرده و سلک ملازمان انتظام یافته و هر یک منصب شده
وده پانزده معین کرده بجمعی هر یک از اصحاب حرمان عرض قرار دادند عنایت شامل گردید
در ظل آن فرمایش امر روز بروز مردم صورت بظاهر سپرده از سر منزل منع و تعقیب جدا شده
وجوه از اعمال زبور سلطنت منصب دخل عنایت از اراده وجه جدا شده با اصحاب گرویده
سپاهی که بوم و قیوم قسمت از دیار بدر از آنحضرت نموده جمعی را مصلحت دولت موجب تحلیل
بنا کاری یافته بهمین نهاده که بنده آن بوده که هر کس بر افتاده و کسی نزد اصحاب سالک
مخالفت و انحراف از طریق رفاقت و صراط المستقیم موافقت رفته اصحاب اظهار داده
خود و برپای حال شاه نمود لاجرم آنحضرت سلسله را به نقد از خزینه سلطنت ادا کرده و آنچه
انجام کرده با تفاوت مبلغ ضروریات خاصه ملوک ساخته با نهایت حرمان برادر والا قدر مقرر
کرده شده هرچه آن از غنایم سرکار بادشاهی عاید شود تتمه نیز خواهد رسید و لیکن این پیمانه
بنام بندر جلد فهم و از شکوه و ولایت نهایت و کمال بدولت و نعمت سلطنت و جهانداری
ارزانی

ارزانی اجرای سند الا گشته از بیت مدد خاطر شاطر را جمعیت داشته زلف شریف ارزانی
فرمانده ملک باقیات و ارتباط دیگر اند همه حضور و مطالب بزرگ احمد حسن شاه امرت والا
بحث و نگاه او بهای حرکات صورت داده اید سلطان مراد کحسن فی الجمله ثبت و حسن نامه از
النوا یار طلب کرده و دولت ویک گروه مدت را رود و سعی و عسکر ولا امرای کرد مدل
حضرت جهان پناهی از نور سپاهی کوه فرموده سپاه را جا کرد به بعد سلطان مراد کحسن بر حرکت
و آمده نفاصله یکدیگر عقوبت تمام سکر بد جمعیت ظاهر بوده مترا محضرت حسام اردو احتمام
گشت الحساب تلخی کرده و دور تر رود آن مرد او بهای حرکات اید طرار از اوضاع و اطوار ترجمه
و شناس بیابد طرایف امعه یکدیگر را نکیه و دیده مکان خلوت در حضرت بندگان حضرت
جهان پناه صورت حال مکشوف و معروض داشتند تا مفسده را درخصوص رفت امید کار ای
عمده و مطالب مستتر کرده درس آن رسیده ملک حسب نگاه او بهای حرکات صورت شایسته
محتاج تمیز و تشخیص افتاد و از همگان احوالات خاطر حضار ساه کسوت کرده جمع شد اداء
و ارجاع الحساب مشتمر موجب تردد تنجانج اولیای حرکات اید و رنگ لا جرم مقصد نیک
اقتضا ان فرموده الحساب را معهد ساخته تفرقه خاطر تمجوال را بجمعیت مبدل گردانید
حسب اعمار ترتیب راجع و ماله صورت خبرات بحث رنمونی عقل کار ان العقل رسولان
و عمد ترتیب القبول و سانه دو عبا قطع و مرضع مطالع خود را آورند آگاه
بهانه ترتیب انجمن مشاورت و دلگاه کشی و تدبیر کار ملک الحساب را استدعای حضور نمودند

آوردن این عذر بنا بر اشاعهٔ هواخواهان خیراندیش که حق [illegible] شده [illegible]

معلوم ساخت و اجابت نفرمودند آنحضرت که بنسبت این امر ضروری در این

منزل توقف مرحمت فرموده از راه لابه و کوشش اظهار شوق دیدن ملاقات و صحبت کرده در

باب مبالغه و ابرام را بنهایت رسانیدند و هم تدبیر مشاورت جهت تکلف را بهانه

میان آورده طلب فرمودند حضرت نواب الحساب بنابر رساله وفی و عهد وفاق و در دل اقبال اسلم

نموده مستعد سواری شده هواخواهان مهر اشتمام را بجهت عذر نموده بودند سد راه گشته امروز می

داشتند اکنون [illegible] را از اجابت حضرت جهانبانی بنابر عذر تمام است [illegible] عذری

اندیشیده باشند و کار از دست رود [illegible] خود نهند الحساب بنابر شکوه باشد اقتضا

اصلاح شیخ خیراندیشان را اسم قبول [illegible] رضا نداده بر زبان آوردند که اینها محض وهم است

که بر طبیعت شما غالب گشته با وجود عهد و پیمان موکد باغلاظ ایمان از آنحضرت این همه

وهم و مظنه از نجابت دور از راه دلیل اظهار شما می باشد بالجمله آن روز ملک نیک [illegible] بر

آمده حضرت جهانبانی بنا بر [illegible] را ملتوی نداشته به [illegible] متوجه شدن [illegible] بوده

و لازم حالات عقل [illegible] در قضیه میمنت [illegible] توقف برداخته [illegible] روز [illegible] استحکام

[illegible] ساختند [illegible] مطلب [illegible] سر [illegible] قدم توجه [illegible] مصلحت

کار [illegible] ماشند [illegible] صلاح و صواب دید آن بر [illegible] کامکار [illegible] امور ملکی

و خروج در محل [illegible] صورت [illegible] انجام و سمت [illegible] نمی برد انتظار [illegible]

آخر کرده ام

از گذشته امر باشد چون ساعت فرحت افزای خوش بهجت و سرور سازنده ما باعث
مزید انشراح خاطر و مهم موجب تمشیت کار خواهد بود بخیابان ساده وفور نصرت یافت
احوال نحوه مقالات مصلحت آمیز زبانی حضرت حکم حقیقت وقت بر صادر
داده روز سیوم هر یکی سرکار [illegible] مند تردد اختیار بودند صحرا خرامیده
چاشتگاه از آن طرف مراجعت نموده [illegible] کاربردازان قضا و قدر یاد ده هیچ محضر
ساخته بودند [illegible] خواص و هواخواه خود [illegible] در خدمت ملازمان درگاه جهان
پناه منابع اخلاص و هواخواهی عرض [illegible] از پس رسید [illegible] حضرت
جهان پناهی را [illegible] صحبت [illegible] مبارک [illegible] بر [illegible]
و [illegible] اند و از روی [illegible] در [illegible] باطنی ساعت [illegible] حضرت
[illegible] در [illegible] بر [illegible] حال [illegible] آنحضرت
[illegible] احوال [illegible] و [illegible] زمانی [illegible]
[illegible] از زمان [illegible] بجانب [illegible] والد
[illegible] از [illegible] و خواص خود را به
دار [illegible] دولت شاه [illegible] رسانید [illegible]
[illegible] استقبال شتافته اندرون [illegible] شد
[illegible] اندرون [illegible] آنحضرت

بدولت استقبال ارجمند تعظیم و احترام بیش بجا آوردند و نقشه از اندازه بیرون مقدم
رسانیده و اظهارات بشاشت خوش ساخته فرموده بحکم بندهٔ خاص بردند و صحبت با اختصاص اعلی
سرا از خلوتگاه گذشته طرح انداختند صحبت با حضرت بادشاه نشین شاهد بس از شغل معلم
بسیار آسوده راحت مهد کرده اند و قرار یافته بعد از استراحت مطلوبه با امر و بنوا کنکاش
ثبات ملکی بردارند لکحاب حسب الاشاره بندگان جهانبانی بروش با دراز کشیده ملاد
و خدمتکاران و الداشلی جهانبانی کمتر بتنش قیام نمودند بعرض التفیف استراحت آورده که
براق ملک بند و در جهت درکنند ابن صلاح در جانب حجابی و تلقین انگیزه
صلاح درانند باهل و تشد مصاحبت کنند سلاح از حق جدا کرده متبار گذاشت و چون لکحاب خود
بخواب رفت بندگان حضرت جهانبانی که حیف بند که کار بخبر رسید به بهانه استراحت بیرون
حرم خانه تشریف بردند بعضی همراهان متقدّم وام لا غنود اشاره علی خواص و خدمتکاران
بیرون آمد رسیدند برپشتها از اندرون برآمدند و بر یراق لکحاب را از درون بیرون
میر لعب و مکر منظر این وقت بود حیات منتظره گاه در الحال اندرون علی الغفلة و لکن
لکحاب از آواز و صدای سبیح میر و تقاضای خشم باز کرده طرفی صحبت دید حیرت زده
برخاست و از سلاح و یراق خالی یافت و دانست که حال چیست از زور بسیار بوسیدند
نفس سرور براو آن که گفت آخر با هم بمحبت درست اخلاص و صفای باطن کردند و حق
عهد و پیمان و عزت قرآن در ضامن بلکه بوجه جانی بجا آوردند حضرت جهانبانی بنابر

زاده فرمودند

بوده و می‌رسید خواجه ... بزه عبور در سیر ایام اوایل جمادی و طلعه فتنه و فساد اهل تموت
ضرورت خرابی ملک و بلاد ملوک نظر بر سید بلوکه علم اعوانش اختلال و زیاده نسبت به خطرات
موجود خصب شده خواجه اسباط حالات شماها بودند شعور و رسیس محمد ارباب
بصیرت و هوس ... انتقال انجمن بنیان جمعیت عباد الله و موجبات فتور مملکت را
منتفی گشته اند چه محروم بلوک علم و اقلیم فراق آن برادر را از روز ... در دولت سکون
و آرام ... جمعیت و حضور ... اقامت ... فارغ البال و از کس
ملکی راه ... کار رود ... سخن تغییر کرده اند والا خدا کشته در حق
کسی خصوص در حق آن برادر رسیده مصلحت و صاحب امر موجب کدورت و حضور حال
عزیز کس بوده باشد و خاطر خطیر خطور کند امید محمد در ... اجمال اصلاح
خلق و فتور راه نیافته و حال آن برادر در آن ... معمور و ... طریقه خود خواهد
دانست مقتضای عشق آن باشد حواس ... تکلم و در مضمون
... خود دست ... و ملال الخاطر راه نه بند و طریقت ...
سالک امید خبر است لقاء دلبر جان و شیخ ... فرمان روای
دوران انجناب را برقعد سوار کرده روانه دار الخلافت ... با کمال غنیمت و در
غایت سرعت و کمال استعجال راه نوردید و مسافت شما گشته بعضی از بلاد ممالک
حبابت چه در آن روز ملازم رکابش بودند ... خواجه ... بنت ...

شد ... بروفق آرزو رسیده حوالی

از نثار و افشار پای امرت ... که کس ... بر در ...

خواهند بود و لشکر ... تربیت بزار سوار متعین و ... کرده [illegible]

روز اصلا بر ... حادثه آگاه گشته ... و فتنه ... کار از دست رفته [illegible]

اصلا ... کار ... از ... بدرگاه والا ... در سلک [illegible]

والا ... استعلام نمایند و مخلص خان ... انتظام ... [illegible] نقد و جنس

دواب و غیره ... از ملک ... نصرت ... [illegible] سرکار

قبض ... رسانید و فرزندان ... تمامی ... سرا الخلافت را از انجا بدانسته روانه

شاهجهان آباد گردانید ... نادر ... بتاریخ چهارم شوال

سنه ۱۱[illegible] هجری ... صورت وقوع یافت ... خاطر خطیر ... عالم ... [illegible]

وتد ... ملک ... از ترددات تفرقه ... [illegible] سلطانی

مراقب ... بر آمدها فارغ جمع گردید ... نصرت و اقبال ... منازل

ممالک ... بهجت اعلام فیروزی ... استقلال ... [illegible]

اضطراب ... دار السلطنت لاهور ... حضرت جهان

شاهجهان آباد ... دار الخلافت [illegible]

... از قطع منازل ... بنور ظفر ... سنه ۱۱[illegible] هجری عمارت خضر آباد از نزول

مسعود گردانید بتاریخ ... سه شنبه ... شوال [illegible]

والا ... روز در آن منزل ... توقف فرموده

اورنگ ... [illegible]

بدرستیم از ابتدا تا انتهای سمت سپهر ارتفاع به مراتب رسیده

و بنابر سرمدی زوال جاه و جلال آفتاب اقبال مخلص خان ابوالمحمد [illegible]

مراد بخش را از اولاد [illegible] به حسن ولد امیر گشت چون سامع حقایق مجالس رسیدگی

سلطان شکوه از تلخی محاصره استعمال [illegible] شیخ زده [illegible] و الفقره خود را معرف

پدر بزرگوار رسانید شاهزاده بسالت خان امیر الامرا از دستگاه خلافت به جهت

اختصاص یافته مامور گشت [illegible] رکاب [illegible] کرامت و اجلال سلطان محمد در

اکبرآباد تشریف [illegible] ولایت [illegible] رفته راه عبور سلیمان شکوه مسدود

و فدایی خان از عساکر نواب اقدس به سعادت زمین بوس فایز گشت منصب چهار هزاری

ذات دو هزار و پانصد سوار سر افتخار برافراشت برکاب سلطان محمد تعیین گردید

و از [illegible] نقاره و انعام اسب [illegible] حسب الحکم [illegible]

مالنغار [illegible] استاقت وانهمه مسافت دراز در عرصه سه روز طی کرده

اردوی [illegible] نزدیک بسالت خان [illegible] کوه [illegible] عبور [illegible] شکوه نزد رسید

کرد طرح اقامت انداخت و همان ساعت نوشته باز بهادر راجه [illegible] خان

مذکور رسید [illegible] راجه سرنگر با سلیمان شکوه طریقه اعانت و همراهی [illegible]

استعداد خود را برفاقتش [illegible] از کشتی [illegible] دو [illegible] از راه دون

بلاهور [illegible] فدایی خان نوشته باز بهادر و [illegible] خود [illegible] بجاده

[illegible] و چون خبر رسیدن ملتجا به پناه شفقت و مکرمت شاهنشاه [illegible] گروه [illegible] بانجمله

سوار در وقت [illegible] بهادر در وار رسید سلیمان شکوه مستعد رزم صف فدایی خان با مقدار هزار

سوار رسیده امروز [illegible] جانده [illegible] بوده [illegible] است [illegible] وقت صبح

از آب گذشته و طلب [illegible] از دامن کوه به در رفت [illegible] خان نیز از [illegible] بالا گرفت

در آمد آوازه آمد آمد او در آن نواحی [illegible] سلیمان شکوه از رسیدن فدایی خان

و لوای [illegible] خان متردد گشته محال عبور [illegible] و بلند [illegible] اکثر از سادات بارهه

بودند [illegible] فرزندان و عیال مغلوب [illegible] و هراس گشته از آنجا جدا گردیدند

و [illegible] از کسی قدم در راه [illegible] زیاده رفاقت در [illegible] و بنا بر صلاح و صواب

مصلحت وقت [illegible] سلیمان [illegible] در [illegible] از صدمات افواج قاهره [illegible] باشد

و [illegible] راجه [illegible] کوه [illegible] بولایت خود برد فدایی خان [illegible]

حال به درگاه خلایق پناه عرضداشت کرده حسب الحکم عازم آستانه بوس [illegible] گردید و

شایسته خان [illegible] نزد سلطان محمد [illegible] اکبرآباد [illegible] و

اورنگ [illegible] فوجدار [illegible] و قاسم خان بحکومت [illegible] سرافراز شدند

و [illegible] شجاعت [illegible] گشته به انصرام [illegible] حکم [illegible]

[illegible] خان [illegible] و [illegible] مصلحت [illegible]

[illegible] سلیمان شکوه

ازان [illegible]

ازان کوه سرحدی نشسته اراده و استعداد اندیشیدند تا برعایت سهالی
حضرت جهاندار بر اورنگ سلطنت کامگار عرض بعضی از وقایع دولت
را بعتبات ساهی عرض رسیدند و لقاء [illegible] تا سه روز باغ سرحدی را از فر
نزول جلال رشک فردوس برین داشته روز چهارم بموج فرحت افزای اجلال از منبع
نزول خسرو گیتی بهار باسید او بابت جهانی غره ذیقعده سنه ۱۲۴۸ روز جمعه دار ارباب نسیم و
اصحاب جلال [illegible] باغی [illegible] بر وقوع [illegible] اختیار کرده بودند با بهمت براوی بیک
سلطنت و فرمانروای بهاله و بر سریر جلالت و اورنگ جلوس فرموده ضبط و شرایط و آداب
داد ابی رای نوازش و ترقیات و انعامات نواخت و درین چند در انجا توقف فرموده
توجهات جلال از مهمات [illegible] و امورات سلطنت و نسق و نظام کار مملکت مبذول
داشته اکثر [illegible] رکاب اقبال بهاله بصوب [illegible] نهضت فرموده و از [illegible] استماع طنطنه
نهضت آنحضرت الامور [illegible] ملتان [illegible] حرکت [illegible] بصوب ملتان بعرض
[illegible] حقل و الله رسید و دبیر خان و فدوی خان و دیگر [illegible] عمده را با بردن زر و سوار
[illegible] او [illegible] خند ندای خان را در وقت رخصت بانعام فیل و خلعت مفتخر و مباهی
گردانید و کلکته رو به [illegible] حضرت سواحت سپاه همراه ایشان سرداران بعضی شده
بودند برار [illegible] رفتا بعد [illegible] بعبد خان [illegible] الدمعو [illegible] و خود بر مغانی
نصرت و [illegible] از دنبال نهضت فرمود هر روز [illegible] کرده مسافت طی ساخته

سایه چتر زرنگار بر بلده ملتان انداخته حسب الحکم داراشکوه خلد آشیان گذشته بنیه

در آمده و خروج شاه شجاع بعزیمت ملک ستانی و رسیدن تا بنیه و عبادت [illegible] فساد

ایران دیار بتفحص متواتر مشتهر گردید بنابر آن بمواجهه قاهره بنگاله داراشکوه سپرده

[illegible] خان را بمنصب چهار [illegible] امتیاز بخشیده بصوب [illegible] روانه و [illegible]

بنابر مصلحت وقت دفع شورش شاه شجاع بصوب [illegible] رخصت نموده مامور گردانیدند

[illegible] شجاع تعجیل خود را بدان سرزمین رسانده خود بعزم [illegible] دفع

شر شاه شجاع مراجعت فرموده پس از طی مسافت ظل لوای اقبال ساخت [illegible]

دار السلطنت لاهور گسترده با [illegible] [illegible] [illegible]

سه روز دران باغ نزول فرموده عشرت اندوزی فرموده [illegible] دار الخلافه

شاهجهان آباد [illegible] چهارم ربیع الاول سنه ۱۰۶۸ نزول [illegible] و جلال فرموده و چهارده

روز در عمارت دولتخانه طرح اقامت انداخته بتاریخ [illegible] ربیع الاول سنه [illegible]

عالمگیر [illegible] بعزیمت محاربه شاه شجاع بصوب ممالک شرقیه [illegible] جلوس [illegible]

داراشکوه قلعه اله آباد را [illegible] واله [illegible] جاندوران [illegible]

از قلعه [illegible] مراتب [illegible] بنظر رسانید شاه شجاع با [illegible] رسید [illegible]

باله آباد [illegible] رسید [illegible] شجاع [illegible]

شتافت [illegible] داراشکوه قلعه اله آباد را [illegible] شاه شجاع

[illegible]

تحویلش بسعه خود [illegible] شاه شجاع اسباب و اموال سلیمان شکوه [illegible] قلعه [illegible]

باز کرده به [illegible] فرستاد و خود [illegible] نشست بندگان حضرت [illegible] فتح [illegible]

سلطان محمد [illegible] و اسلام خان و دیگر بندهای بادشاهی [illegible] دوازده هزار

سوار [illegible] همراه [illegible] روان کرده [illegible] و اقبال [illegible] ظفر اثر

نصرت [illegible] مسافت [illegible] از راه [illegible] مکرر

بفتح رسیده [illegible] مسافت [illegible] معظم خان نصرت

قرین [illegible] سلطان محمد با فوج خود [illegible] و دیگر بندهای [illegible] از [illegible]

آمده بار دیگر [illegible] شاه شجاع [illegible] معظم خان [illegible] فاصله

دولت رسیده [illegible] و خرگاه [illegible] اسباب [illegible] سبب [illegible]

اثر [illegible] شاه شجاع [illegible]

دولت در راه [illegible] بندگان اعلی حضرت [illegible] صاحب قران [illegible]

[illegible] دولت [illegible] از راه [illegible] تمام [illegible]

[illegible] که [illegible] عالم [illegible]

طوفان [illegible] بالجمله [illegible]

[illegible] شاه شجاع از روی [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] دولت [illegible] و اسباب [illegible] بادشاهی [illegible] دوازده [illegible]

تاراج میکردند و غارت کنان میرفتند مرتبهٔ آنکه اسباب خیمهٔ سلطان محمد [illegible] بغارت رفت

چون صبح اقبال بدمید و شعشعهٔ [illegible] از سپاه بخت بعرض خداوند تاج و تخت رسید [illegible] استقلال

در [illegible] بعقل کامل و نصرت شامل [illegible] گرفته عدو [illegible] با کمال [illegible] مستعد

[illegible] محاربه بحضرت جهان پناه [illegible] سلطان شجاع [illegible] شاه شجاع مستعد [illegible]

حضرت [illegible] فتح و نصرت میدان کارزار [illegible] به ترتیب افواج ظفر امواج توجه

جهانی [illegible] ذوالفقار خان با ده هزار سوار [illegible] فوج [illegible] و قلب فوج

میمنه به [illegible] سلطان [illegible] سلطان محمد [illegible] خان

دوران داخل فوج سلطان محمد [illegible] فوج را [illegible] صف خان با [illegible]

هزار سوار [illegible] مستحکم گردانیدند و موکب میسره [illegible]

و فوج [illegible] مرتضی خان با [illegible] سوار [illegible] و [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] موکب قلب را [illegible] دولت [illegible] سکندر [illegible]

[illegible] خان [illegible] صفوف و ترتیب افواج [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] روز [illegible] فوج [illegible] قیام [illegible] طرف [illegible] شاه [illegible]

کارزار [illegible] افواج را [illegible] کارزار مرتب گردانیدند [illegible] عالم با [illegible] هزار سوار

طلب موکب میمنه [illegible] حسن خان [illegible] فوج میسره را با چهار هزار [illegible]

یار [illegible] هزار سوار [illegible] طرح [illegible] و سید علی با [illegible] هزار سوار [illegible]

[illegible]

دور زیب و شاه شجاع با الهٔ وردیخان و مکرمت خان رسیده با سی و پنج هزار سوار فوج

قلب را آراسته دلیر ساخت و در نشستگاه کوس و کوه که اندازه طرف غریده گزرده در (۱۷۱)

زمین و زمان انداخت بهادران معرکه آرا سپر خورشید تهور و جانفشانی گشته

مستعد مقابله گردیدند از صدای توپ و تفنگ آسمان در لرزه در آمد صاحب نامان ملک

جنگ آغاز کرده ناگاه ... فوج قاهره پادشاهی مثل سیلاب شده اکثر سپاه

وسپهداران رو گردانیده راه اکبرآباد سر کردند چون بانی مهام ... برادر بندگی

خاقانی سرافراز بودند و در گشت جاهای دیگر شمشیرهای نمایان زده بودند خالف

گروه شمشیر ... رفتند و بنده قدیمی پادشاه سالک این مسلک ناپسندیده شدند

قریب ده هزار ... ازان فوجها را آراسته و قلعه را ... نو ساخته

گریزان می رفتند و راجپوتان حرام نمک برفاقت ... گرفته بودند و همت

غارت ... مردم را تاراج می کردند و کار دوست ... می رفتند از ... اودکار

قدم ... در دست ... جمعیت راجپوت ... سوار ... دست

گرفته ... با وجود جمعیت گران ... نفس و دما

... می شدند راجپوت ... قطار ... از دست

... گرفته ... و ... را ... پادشاه ... او

ان ... مقتول ... از ... کس ... و ... شمشیر ... دراز

صورت عجز و مکر بروی کس کار رندید. بالجمله این خبر موحش در اکبرآباد و شاه‌جهان‌آباد ملک سمت
شیوع پذیرفته تا دارالسلطنت لاهور و دیگر اطراف و اکناف ممالک که مسافت
تا آنکه هر کس از اطراف که بحضور می‌آید این خبر را ملاحظه بحرکت اظهار الصدق و تاب
عبس بدل و چنان ظاهر میکرد که صحت ناگوار این خبر خود و سوء تا بجدیکه شاه شجاع از بنگاله
را همراه خود گرفته باکبرآباد می‌آمد که در حین کار باکبرآباد نزدیک تر رسیده شاه‌جهان
که در اکبرآباد بر مسند حکومت تکیه زده است را احمق را بحقیقت حال او لعه اخبار
منقضات گردید و دولت بنام کرده و تفکران در اقبال جانب دیگر دست و بازند تا
از آن حضرت بندگان حضرت نجات یابد در باب در الطف صاحب‌قران عالم بساط
و حقوق آصف جاه را در میان نهاده باو ملتجی شده در خدمت بندگان اعلی حضرت
در باده عفو تقصیر وی شفاعت نماید آن مرد خردمند کاردان به تسلی و تسکین او شده
گفت که این همه اضطراب نمودن از سوء لوث الباب بعد است القصه دیگران را
کار باید فرمود طلب خبر رسید و انوار روز صبح عالم گفته‌اند سخن بسیار
اعتماد شاید را از اطراف رسد از انجام خبر معقف صدق و کذب آن
نتواند نمود این خبر از جمله صدق معرا باشد و قضیه خلاف از احمق را جستجو
بر ... آنکه پادشاه و تخته بر خلاف خبر دور کوه محمد سیر تهور بالوجه
چنان صحبت ... فوج اهل معدودی در میمنه و میسره کسی نماند و از جمله سمت مقدار

هزار سوار جمعی قلیل در پس آن اسب سوار میدان جلادت ثبات قدم ورزیده با هم بضرب و قتال
حاجت دلاور شدند بسر سواری نامدار بهمان ثبات و قرار [illegible] قیام نموده و عرصه نبرد
از شعله [illegible] دوزخ ساختند [illegible] جنگ کرده حمله آوردند و جمعی مبارزان [illegible]
[illegible] انواع غنیم [illegible] جلادت [illegible] مردانه [illegible] فوج سلطان
محمد تاخت [illegible] سالت [illegible] نصرت
خسروی [illegible] بهادران نصرت [illegible] افغان [illegible] و سید [illegible]
[illegible] خود را [illegible] در نظر خاقان مظفر [illegible] شجاعت [illegible]
ظاهر ساخته در میدان [illegible] بهادران فیروزمند [illegible] و دستگیر گشتند و [illegible]
عالم از جلادت برانگیخته لحظه [illegible] بهادران موکب ظفر [illegible]
و عنایات الله سلامت باز گشت و سایر [illegible] سلطان محمد [illegible] افغان و بهادر جان [illegible]
نمایان کرده [illegible] عالم [illegible] استقلال [illegible] ثبات
[illegible] افغان مختل [illegible] ضعف [illegible] حال [illegible]
و [illegible] بحال شاه شجاع راه یافته [illegible]
استقلال [illegible] گردید و [illegible] پادشاه رستم دل [illegible]
گردید و روایح نصرت و فیروزی [illegible] رحم [illegible]
[illegible] ظفر [illegible] گرفت و از [illegible]

بر تارک حال مخالفان نخجه شاه شجاع بخلاف نام خویش اصحاب جلال و انجلال

از سحرگه مردان عنان تافته پشت بر عزیمت شمرده در هزیمت مراد ظالم بحکام

مکرمت خاقانی امتیاز داده و بعضی دیگر فرصت یافته از شاه شجاع جدا شدند و

برهنمونی طالع و دلالت بخت خود را بموکب همایون رسانیدند به سعادت زمین بوسی

منتفع گشتند کوس نصرت و کورکه فتح خاقانی از فرق کیوان مظفر و منصور بود از

غلغله مبارک باد در فلک زمردگون افکند همه بندگان حضرت ظل اللهی در ازای

این فتح نمایان وظایف شکر و سپاس درگاه نصرت بخش حقیقی بجا آوردند و ساخته در میان

میدان خیمه و خرگاه تا هر دو ماه بر لعرصت و غنایم بی اندازه با تمامی کارخانه و الات

تجمل و اسباب تمکین شاه شجاع بسرکار جهان مطاع عاید گردید غایله کلفت کم

رست تحمل و توقف و صبر که کی مدد رسید که این شاه خود در خاقان فریدون

فر حسن توجه پذیرفته از اندازه حوصله رستم و زال مردان افزون برابر با مردم

اصحاب فرهنگ پیداست ... حضرت ... که در ... از مطلع

حسن انعکاس پذیرفت و بزم خود را تمامی لشکر در عین گرمی هنگامه گرد فرو

... قرار نمود ... اکثر سپاه و سرداران ... کوه ... البرز ... بود ... از جا

مرتبت ... غایله ... آیات ... و آثار حکمت شاه عالی جاه ... تعمیر

آفاق ... بسیار ... و ... حوصله

۱۹۱۶

فراغ و بیان ثبات و قرار تحمل و تعاون و اغماض عیبی جز دست عقل و الا در یکی

از سه نوع بسر برد اجتماع نمی‌پذیرد و در دو مال مورد سلسله‌ها از این قسم (۴۱۳)

با دستهای بسیم آزادی نیز و تدبیر و کاردانی و قبضه شمشیر و مصلحت سنانی دیگر

پیکان بسته و غالی جز و کل اسمعیه صفات پسندیده مهمات را بنده در سلسله علیه

و دوده آل منیعه بدیگر صفات موصوف عموریان را با علم و تاریخ و فلسفه مزید توفیق باشد

و بر احوال سلاطین سابقه حوادث سالفه از سلسله علیه و از زمان روان ماکان

آگاهی یافته بتصدیق این معنی نماید و بیداند که چون این حکایت نفس الامر است و از

شوائب مداهنه و دلایل مبالغه و اغراض مراد مبرا و نفوذ جمع از اصل این مفاخر

مصرعه آنچه شان همه دارند تو تنها داری در سال آنحضرت صاحبقران لهذا

بالجمله آنحضرت تو باده کوبان اقبال سلطان محمد را با جمعی از امرای رفیع القدر بمکان

باغ شاه و اخراج الکتاب از یکباره و ارتفاع الوالت از دست او القص فرموده جمعی

بدولت و اقبال رایات نصرت مرتبت را گردانید و غران ظفر عنوان بنام سلیمان شاه خان در دهر

متصدیان منصب الخلافت اکبرآباد متمکن گشت نیز و مقرر اولیای حضرت ابد مآل و

انهدام و انهزام مخالفان هزیمت ... شد ... بر رفته آن سرگردانی

و ادبار بس و اضطرار برآمد از استماع اخبار ... از اراجیف و رعالم الامور فیما

و الحی منزل در شهر ... آرام رسانید و ثیقه آسیمک لوای حرب و فیکی کرت

انه و رسیدن فیض اکبر اخبار دارا شکوه و خصوصاً یافتن جهانبانی بنا بر فتح و فیروزی بیان
دارا شکوه از حدود دیشان گذشته خود را به ته بساند و از آنجا به مکان لجراب شتافت
و افواج بادشاهی به دنبال آنجناب افتاده بود برابر سلیمان خان مرحوم که بحکم آنجناب اخصاص آب
بدار السلطنت لاهور شتافت و شیخ میر و دلیر خان وغیره عازم درگاه جهان پناه گردیدند
آنجناب بجهت بیابانی بی دانه و آب یافتن جو بالکل جهد و سعی فراوان ایام
محنت و عسرت تا به گجرات طی کرده بحوالی احمد آباد رسید شاهنواز خان ولد میرزا رستم
صفوی ناظم صوبه گجرات عرائض اخلاص آمیز در حد مشتمل ارسال داشته اظهار اطاعت
نمود لاجرم آنجناب بیشتر توجه فرموده به نزدیکی بلده احمد آباد نزول نمود شاه
نواز خان نخست پسران خود را فرستاد بعد از آن خود به استقبال شتافت آنجناب
و بساعت مختار داخل شهر شد و در عمارت دولتخانه بادشاهی نزول فرمود بعد از آن
اسپ خاص بادشاهی بر عادت ادب بدین جناب کشید شاهنواز خان
مبالغه از حد برده آنجناب را در جهروکه بادشاهی نشاند مذکور حاضر ... م
آنجناب آن بود که از راه سلطانپور ... رسانیده در ولایت نوای
... دارا براعزاز و ... خبر رسیدن شاه شجاع ... به سرداری
شاه فیروز جنگ ... بدان صوب ... یافته و بعضی اخبار
نیز ... گرفت ... را غنیمت دانسته ... همت گردانید خود را

با کمال ابلاد ...

باکبراباد رسانیده درباب نزول او تعلق حضرت صاحبقرانی ثانی از قلعه اکبراباد بسمع ... عام
بطور رسانیده الحرم ... خان ... اوتعلق جمعیت و اجتماع سپاه بوجه ... و قرب
... سوار ... بحضور مجمع کرده ... در قلم اعداد ... اصحاب ... سنکه از
قبله ... و کعبه ... رو تافته ... از ... خان ... که از نوکران عمده معتمد او بود
نزد دارا شکوه ... ساله سعادت ... واسطه ... اخواص ... حضرت ... اند
درگاه عالم پناه روتافته ... رسیده ام ... عبودیت ... حضرت
بر صفحه دل نگاشته ... حضرت ... ساخته ام ... حضور ...
آنحضرت ... از ذمه خود ساقط کرده ام ... حضور ... التماس ...
زود ... بعرض ... رسانند ... دست ... فضل ... حال
نثار ... رسانم و با لشکر ... راجپوتان ... منتظر ... جسم در
... آنحضرت ... دارا شکوه ... از روش ... منصوبه ... فلک ... را
رام داشته ... نوازش ... حال ... رکاب ... خود ... کرد ...
... مسیحا ... بازگردید ... حضرت ... نیابت ... عادت ...
... محاربه ... شاه شجاع ... نصرت ... اکبراباد ...
مساحت ... قطع مراحل ... قرمود ... از راه ... دشوار
کنان ... شیخ میر و دلیر خان ... دارا شکوه ... از ... اکبراباد

… بودند در منزل … رسیده بشرف زمین بوس اشرف مشرف گشته سر افتخار تا

طارم دوار بر افراشته و بهار خانی … بالا آمد بسعادت ملازمت …

مستسعد گردید راجه جیسنگه بنابر اشارت اقدس را بانجام … راجه جسونت سنگه

متفق گردانید و او را از وخامت رفاقت و موافقت و متابعت دارا شکوه متنبه

ساخت و … داده … تقصیر … توقع … و استیصال

و خرابی … و ویرانی ولایت و وطن … که … اقبال از دارا شکوه رو گرفته

نکبت و ادبار … بتقصیر عظیم … باستعمال …

است اگر … و خرد … دارد … ناموس خود را … و … شفاعت تقصیرات

به … از رفاقت دارا شکوه اجتناب … و از ارتکاب … امر نکبت اثر

باز آمده خود را بر در اعتذار زده بتوبه و انابت بدرگاه شهنشاه جرم بخش

عذر … رجوع نماید … رسید دولت …

… جسونت سنگه … بعلم … نمود و …

بر آمده … خود … قبول … نموده از موافقت و …

دارا شکوه … از آن جناب … بوسیله راجه جیسنگه …

داشت ندامت آمیز … آنحضرت بنابر مصلحت …

عفو بر جرایم … ساخت و دارا شکوه … استظهار …

در …

قابو جسونت سنگه که نزد شد قطع مسافت نموده نزدیک ... رسیده بود و توقع

اعداد داشت که جسونت سنگه استقبال نموده ملاقات نماید چون این نوع ایذای از سپهی

مدد الکی [illegible] لاجرم بواسطه تکرر ورود کسی بطلب او فرستاده [illegible] تا عنان

امیر [illegible] در بحث [illegible] و [illegible] طالع مدد [illegible] پهلو تهی

کرده و [illegible] خود را از اختلاط [illegible] و [illegible] معامله را [illegible] خود را

اصلاح [illegible] انداخت و [illegible] پسر خود [illegible] کرده [illegible] مبالغه

و تاکید تمام نموده [illegible] از [illegible] اسلام

از راه مروت [illegible] و اصالت و [illegible] بعهد خود وفا نکرده از

رفاقت پهلو تهی کند وفای عهد نکرده باشد از ما مروتی اما جسونت سنگه

[illegible] استقبال نه نموده خود را دور تر کشید و [illegible] جواب

[illegible] نموده [illegible] از [illegible] شاه [illegible] در سلک

[illegible] خود را

[illegible] شده لاجرم [illegible] از رفاقت [illegible] احمد آباد

همراه [illegible] بود در [illegible] اقامت [illegible] راجپوتان [illegible] از اطراف

و اکناف و جوانب رجوع [illegible] کردن جسونت سنگه مستغرق شده بود

[illegible] با وطان [illegible] حاکم احمد آباد ملاحظه

کرده

از تیمور خان آراسته عازم درگاه جهان پناه گردید و حسب الحکم محمد امین خان شاهزاده
هزار سوار جمعیت سنگین یعنی شش بنه برگشته چند منزل عقب ... داده
از قندهار تا ... دیوار بست گردیده تیمور خان ترتیب دسته و توپخانه نقد
سکها چند در مردم جا بجا تعین کرده منتظر مقابله نشسته بعد از آن حضرت کوچ بکوچ
متوجه احمد شاه شده بتاریخ بیست و پنجم جمادی الثانی سنه ۱۱۶۱ ما بعد از آنکه از افق عرب
احمد شاه طالع گردید و بفاصله دو کروه از تیمور خان غنیم معسکر افغانان گشت و در پنجشنبه
با صد تجاه جوانان ... از تیمور خان دو کروه معسکر افغانان فاصله ... رسیده
شب را آنجا توقف کرده اند چون صبح دمید قراولان مخالف ... آمد جنگ ... شدند
در این اثنا رعد انداز خان و عبدالله خان با دو سه هزار جوانان جنگ ... رسیده
بالای توپ بر آمدند و از جانب غنیم قراول خانی و ... هزار سوار معرکه طلب ...
آتش مقابله را ملتهب ساختند از وقت صبح تا دو پهر روز ... جنگ ... اسپ ... جان
خان بهادر خان و صف شکن خان با توپخانه بادشاهی رسیده ... قدم جرات ... از
دنبال آن ... رسیده بفاصله سه کروه از تیمور خان غنیم ... خانه ...
بر افراشتند و توپخانه بادشاهی را در جای مناسب مقابل اعدا تعین نمودند و از
سر شام تا دم صبح از طرفین توپ و تفنگ را بکار فرمودند از صدای ضرب
توپخانه ... زمین و زمان ... صبح

اتفاقا ...

اتفاقاً از پیشرفت دولت میر توپخانه بادشاهی را از آنجا برداشته بفاصله یک کروه جنوب
46 پیشتر بردند و از هر دو جانب دهان توپ و تفنگ گشوده و بنا بر جهات بسیار اژدها آورد
آوردند قریب بنیم روز از دست ... و جنب توپخانه بادشاهی فوجی بهادر سوار
مسلح از دو ... علم برافراشته قدم جلادت پیشتر نهادند از طرف مبارزان موکب
اقبال رو برو شده هنگامه مقابله گرم گردانیدند و تیغ آبدار سنان جگر دار از شعله باران
برق جهنده ... مقابل و جنگ دو ... تا دو ساعت نجومی جوی ... جهانی تیغ ...
به تمام معرکه ... از معرکه روز ... بسیار روز ... پیکار ... کف افاق برافراز
و دیگر منعزل و مبارزان صف شکن دست از خوردن و جنگ ... باز داشته ... مانده
اما هنگامه توپ و تفنگ و آتش بازی ... اندازی گرم گشته بود ... از هر طرف رعد ... در
خروش آمد تمام شب ... صحبت ... روز ... حرب ... الحکم ... جنگ از جوانب
... توپ ... در ساخت ... مرتفع ساختند افواج بادشاهی ... بحر
... میدان کارزار خرامیدند ... میر ... توپخانه
... میرزا راجه ... توپخانه صف کشیده ... جانب
امیر الامرا با فوج دست چپ میرزا راجه ... جلادت ... و ...
با جمعی از راجپوتان کوه ... بقدم جلادت ... کوهچه ... داشته
بالای آن کوه صعود نمود ... قریب ... از ... حال ...

بر اقامت مدافع راجپوتها شدند پسران شایسته خان جلادت تمام بکار برده ناگاه

فوج غنیم پروانه وار هجوم آورده بی تحاشی ایشان را بار گرداندند در همین هنگام پسران

شایسته خان بدنبال آن رو تا مکانی که مقبره کیان رفته مورچال را که در دامنه کوه

ترتیب داده بودند متخلص ساخته خود در آن مورچال قایم شده طرح اقامت انداختند

در همین هنگام شیخ میر و میرزا راجه و دلیرخان با فوج نصرت نشان از جانب باغ

ابوسعید متوجه شده در عقب حریف بجلادت پیش آمدند و بهادرخان با ده هزار سوار

از اطراف [illegible] لشکر [illegible] برگرد [illegible] در آمد و فوجی از غنیم قریب ده هزار سوار بر سر

گرد که شاه نوازخان و قلیچ خان از مورچال بر آمده با شیخ میر و دیگر سرداران مرکب

زدو خورد روبرو شدند آتش جنگ سخت با شعله اندازی جمعی از طرفین راه عدم پیمودند

و در روز [illegible] بخت برگشته مخالفان بعزم [illegible] شده در بین انبار افغان [illegible] غنیم

باهتمام خواجگی محمد [illegible] بسبب شیخ میر خواجه خان [illegible]

دلیرخان دلیرانه قدم پیش نهاده [illegible] کرده [illegible] مخالفان را [illegible]

بر سر وقت شاه نواز خان [illegible] مورچال خود بر بلندی قیام و [illegible] لشکریان را باستقبال

و محاربه [illegible] رسیده [illegible] کالش [illegible]

وجه او را بر داشته در [illegible] شکر [illegible] خود را [illegible]

و قلیچ خان [illegible] محمد [illegible] صفدرخان [illegible] شکر داشته در انبار گروفر

محمد امین [illegible]

خود را بر اسپ سوار انداخت حمله دلیران در آن حین شعله [illegible] از هول آن معرکهٔ محشرنمون

نمونهٔ نصرت شتافت و دیگران تا ممالک شام اهالی برافراشت ساقی از گروه

برهم خورده هر طرف متفرق گشتند و مبارزان موکب جانکاهی غنیم از رجال [illegible] بیت

اولکه و معسکر غنیم درآمدند و سرداران افواج پادشاهی از دو جانب دارا شکوه سپهر [illegible]

تالان گشته تماشای نمودند جانبازان سپید [illegible] نمودند اکثر فرصت وقت را

از مخدرات شمرده در پرده نشینان بدر رفت و خواص حرم سرای [illegible] گرده

از راه باکور متوجه صحرا گشت و رکاب [illegible] شد و خبر [illegible] سامان [illegible] از تحکس ازان

جناب حضرت توجه آگاهی یافت و قلیچ خان محمد [illegible] طرف سوار

نوبت درو [illegible] را بخود [illegible] حال صف شکستگان ساخته و با [illegible] جند

اما چون کار [illegible] جای سپهر [illegible] راه [illegible] نمود [illegible] فتح نقاره

شادی و [illegible] مبارکباد [illegible] اقبال [illegible] گشته غلغله ظفر و [illegible] فرزند

گردید [illegible] بیحد و [illegible] ناگهان [illegible] در آن عسکر منصور گردید و اکثر

از [illegible] ناموردار [illegible] عالم [illegible] التجا آوردند و دارا شکوه

با معدودی آواره وادی ادبار گشت و میرزا راجه جی سنگه و سالار خان با [illegible] هزار سوار

[illegible] انتخاب ناموری از دنبال او شتافتند و جسونت سنگه هم از عقب

خجلت و شرمساری روی بحضور رسید حسب الالتماس میرزا راجه جی سنگه بحکومت

صد بجواب اعتبار یافته به الولایت رفت و ابو الفتح نامدار بتاریخ بیست و سیم جمادی الاول

سنه ... رفت اوالله بی حرکت بیدار کننده مرکان حضرت جهانبانی بدولت به

تاریخ ... ربیع الاخر سنه ... همایون مراجعت بکابل دار الاصلاف بحال ابله

مشغول سلطنت و پس از قطع منازل سفر حجاز بکار ساحت وقت بخلد

شتر و ... تمام از فرمان و ارت رتبه سکون رنگ فرمان علم رسید

... سپهر و ملک ان گردید از حضرت صاحب سلطنت و دارای بر اکثر معدلت عالم

ظلال عاطفت و نوال بر مفارق طوایف انام مبسوط گردانید متوجه دین مبین

و ترویج شرع سید المرسلین ... بر روان مقدس هزاران درود و افرین از فرط

رفاه و رحمت باد همت عالی جهانی از آن جامع بر کاست رحم مسجد که از

... لطایف رفتند و ادوار و کار ایام و درازی روزگار قصور و فتور

و خلل تمام در بنا و ارکان ان راه یافته بود و جهت ... علو ... عالی

سلاطین ... و حکام ناصیه جهانبانی و دیگران ... از ... انتظام ... مرات

فرمان روایان گذشته سلاطین عمر و شاه و سلطان ... لودی داده وال

معمار توجه عام ... جلال الدین محمد اکبر پادشاه بر دل ... سپهر بنیاد

و ... و مودعان ... خدمه از سرکار ... از ... طرف کشته

متعین گردید ند و طالب علمان ... تحصیل ... احتصاص یافته

بجا طرح

نجا طرجمع تحصیل علوم دینیه اشتغال ورزیدند و مرکانه نمود و همه تعلیم و تعلم گرم گشته دین
اسلام و علوم دینیه را رونق و رواج تمام پدید آمد و مقتضای آیه کریمه اعزة علی المومنین
واذله علی الکافرین درباره متابعان دین و مردمان کیش است چاهم نیز بوجه والد
نمایان اقتضی مبذول گشته اصحاب بدعت و الحاد و منحرفان صراط مستقیم شریعت غرا
از هرزه زبادتی و لهو لعب اشتغال و طائفه جهلات مبتدعه در هند و ستان اهل ضلالت بودند نیز
و سرای للاو نفیه از اعمال ناشایسته و افعال شنیعه محتسب گشتند و مشایخ اهل
علم و ارباب فقه گزیده العلوم و صلوات اشتغال نمودند و سر مدام بعرض نهند و جمیع مستلذ
از راه نصیب بعنوان خاکساری زینت سکر و تقوی ارباب شرع نعلت بهنگام اصلاح
لبس عورت متوجه شود از کسب جهات عارفی گردید و بسیاری ملکفانه نهادی الحکم الله
کردن تسمیه نهاله و نفس و الف الله ابدی ترانه سرایند عربلا تعین بنوف عباره
و بیعت ان سرینع از سرپا پرده کردند در مساجد و معابد رونقی در زاهیی
بهم رسید و در زمان آبا پادشاه کردن اعلام حدید جلوس مبارک ترتیب داده
وقت و ترتیب و افاضه را داد سلطنت نعمات و التفات و اضافه مناصب
و مواجب اختصاص و امتیاز یافتند و صدای نشاط و انبساط و عشرت بهجت
سمت ظهور رو پرفته و مانه سال بلند و خدمه کار بر لشکر در خلافت سرای سلطنت
و جاها بلند آوازه کردید و غلغله سرانداز و ولوله سور در طارم مینا بحدی زمین و

زمان و سرجوانان مبارکباد گفتند و در رکاب حسب کمال تفضل [illegible] بر احمد

وصل انتساب به شگفتگی و نشاط آمده و خیال انبساط طرب و دوام و فتح و ظفر لبید در روی

زمین [illegible] جهت [illegible] خدیو انتساب سرکرده [illegible] حدیقه اجلال سلطان محمد

اخراج شاه شجاع از بنگاله و انتزاع ممالک از دست تصرف او [illegible] معظم

[illegible] حسب فرمان خاقان نصرت [illegible] بار زمین و وقار کوه تمکین [illegible] شاه

خاقان زمان و زمین فتح و ظفر اختصاص یافت و شاه شجاع از صدمت [illegible] الحال

دلیران معرکه [illegible] راه [illegible] سمت [illegible] و اجلال سلطان محمد

[illegible] بنگاله [illegible] جانب [illegible] شاه شجاع و انتزاع بنگاله مامور گشته [illegible]

توجه به آن صوب [illegible] عمده [illegible] معظم خان با [illegible]

نامدار و سرداران عساکر نصرت شعار [illegible] برافراشته در ملازمت الحال [illegible]

نمود [illegible] ذوالفقار خان و بهادر خان و [illegible] خان و [illegible] خان و نورالدین خان و [illegible] خان و

کنور رام سنگه و راجه [illegible] سنگه و راجه سجان سنگه و [illegible] خان و

سید مرد خان و راو بهار سنگه و [illegible] راجه ستر سال و سید [illegible] خان ولد [illegible]

و اخلاص خان [illegible] و سید [illegible] خان ولد سید [illegible] خان افغان و دیگر منصبداران [illegible]

سوار جرار بودند در رکاب ظفر انتساب [illegible] سلطان [illegible] والا

تبار در [illegible] عظمت [illegible] بصوب [illegible]

[illegible]

آمد و شاه شجاع در بهارپور برات ... ل ... قلعه استحکام تمام قیام نمود و سید عالم ... قبل از
شاه شجاع قلعه اکبرنگر را مستحکم ساخته در ... تحصن انداخته بود سید ... آمده است بهار ... ل
او ... التفات ... رسانیده ... سید ... بعد ... قلعه راجمحل
... وسید ... شاه شجاع ... عازم ... گشته
و ... سلطان محمد نزدیک بهارپور رسیده ... با همه کثرت عساکر ارزانی ... است
عبور نموده ... لشکر فیروز اثر ... نزدیک ... رسیده ... گرده
... رسید ... خان حسب الحکم اشرف از ... روانه ... رسیدن شاه شجاع
... گردید ... الحسن ... شاه شجاع ... خان ... رسید
حکومت ... عرضه داشت کرده از
... از بهارپور برخاسته ... داخل ... شده ... نزول نموده در آنجا
... اقامت ... ساخته ... سمت ... حرکت ... از
شاه شجاع ... سلطان محمد با امرای ... رسید ... برادر ... خان در
... شاه شجاع ... طرح اقامت انداخته
راه عبور ... ایران طرف ... استحکام و ... داده از
... از راه ... بهار ... رسیده ... شاه شجاع
از قرب ... امرا آگاه گشته از مونگیر ... کرده ... رفته در آنجا ... ز

خدمت ساطع ... از خدمت صوبه‌داری ... بمحکم صدور رسید اسکندر ... بهور ... راجه ... افزون ... سر ... و ساحت ... تصرف ... مشکو ...

للهٔ کمال خسته ... بملازمت ... لغه و الدسار ... جاحی ... عقیدت و خدمت ... مسعود ... صوبه

نصرت ... جا ... آید ... کرده ... خوق ... نیز درماندل برات علف ... و

مردم ... را ... کرده ... حوالات ... به ... اینجا ... رسید ... خیار ... و واقعه

منزل ... نیکبار و ... قلب ... العمر و الده ... ولشکر ... الطرف ... صحبت ... ما ... اصلا ... نمود

زیان ... وقت ... فایز ... لشکر ظفر ... ترتیب ... سلطنت فرمان ... بعد از

برکار ... قول ... کشته ... ولوردی ... گردند ... خان با ده هزار سوار ... و ...

هراول مقرر شد و اسلام خان با ... هزار سوار ... قرار گرفت ... خان با ... هزار سوار ... ان ...

... را مرتب ... خان ... و راجه ... و اخلاص خان ... ورا ... سنه ... و ... مظفر ...

... سلطان ... و داود خان با ده هزار سوار ... طرح ... و سید ... الفقار

با دو هزار مرد ... طرح ... ترتیب داده ... حضرت ... ده ... خاص ...

که ... خواجه کمال ... ناگاه ... ما ... در ... مقدار ... مردان

... ساخت ... شد ... بعد از ... حرب ... و ... کوه ...

رقعه ... سپاه ... حضرت ... دکنیان ... ولایت ... طفر ...

... تنگ ... عرب ... آید از ... عوام ... ما ... اکراد ... سلطان ... سوم ... و

... اراده ... و دکنیان ... یکدر ... رسید ... روات ... و ...

[illegible]

چون در راه سپاه شکسته و امر شد ... رسید سپاه ... و جماعت ... بر جملی ... داد انکه
تا ملکها شدند ... صنعت ... به تفحص نکرده با اتفاق ... فیروز ... تعاقب
مرحمت ... آن ... سپاه فیروزی دستگاه ... خواجه ... مقصود باز
رسیدند و از آنجا ... سپاه ... از ... کوچ روز ... کناره ...
قطع منازل ... محال ... و ... سپاه ... و امول و ... در راه ...
بعضی ... محال ... گرده ... آن موضع را قایم کرده طرح اقامت ...
... از ... محال ماند ... آن ...
... که ... رسیدند ... سپاه ...
... ملک ... ساخت ... بعد از ... ساخته از ...
که در محال از اطراف و جوانب ... رایت ... و ... الغا ... و اخلاص ...
... حرب ... و ... سپاه ... کرده اند ... را
... سپاه ... قایم ساخته ... استقلال طرح اقامت ... استقلال
در ... لشکر ... محال رسید ... سلطانی ... در ...
... از ... سپاه ... از ... لشکر
طرف ... کرده ... محال ... راجعت ... اتفاق ... داخل
محال ... مردم را استمالت ... سلطانی ... تا ... [illegible]

یافته و سلطان با فوج اقلیم ستان از آن راه مقابل عقب نشسته حلیم و حزم کار باشند سلطان برابر است معظم خان

با پانزده هزار سوار از استعلا عدا سپاه به هر موضع سوار شده در آن جانب که ممالک بنگاله هیچ در پایاب از

آب نیز کشتی حاضر شده بطرف افتاده بود چنانچه اقامت انداخته تا سلطان مذکور را عبور برده

تواند بالکه شوند بر دست شاه شجاع تمامی نواره را ساخته برده و در آنجا بر سمت استقامت نشست

شعر مشرق از آن سو شب صبح برون تاخته چون آفتاب در همه جنگ و ترکی یاز کسی

برده ز عالم همه جنگ و ترس یافت خبر آمدن آن سپاه کز پی شمشیر بریده است راه از

غضب افکند برابر و گره و ز پی کین کرد کمان را زره معظم خان چند منزل پیشتر رفت اول بعد

فرصت ... گذر رسیده سپه عالم ... شاه شجاع با سرداران ...

مقابل معظم خان طرح اقامت انداخته بود بر ... جماعه و فرصت یافته ...

و پنهان ... حساب ... قبا کردانید ...

نزد شاه شجاع ارسال داشت ... آمده ... اقامت افکنده ...

و ... بوده ... معظم خان ... معظم خان ...

کار ... منعکس گردید داود خان ... سلطان محمد

نامه نوشته ... شاه شجاع برآمده ...

در ... داود خان ...

... سلطان محمد ...

ابواب

فیروز داشته با شاه شجاع رجوع [illegible] ابوالحسن [illegible] مفتوح ساخته خود به عزم [illegible] فلاطون مرد خدمت [illegible] زادار
ارسال داشت [illegible] عهد [illegible] از عادت [illegible] حارسه [illegible] شاه با عامل [illegible] شجاع
[illegible] مملکت [illegible] نمود [illegible] رنگ [illegible] حصن [illegible]
پاره از جواهر و مرصع آلات [illegible] سر او [illegible] محرم را از سر [illegible] رابار کرده
در روز [illegible] که شاه شجاع [illegible] جهانبانی [illegible] از [illegible] سپاه
شجاع با اندازه انکه [illegible] لشکر سردار [illegible] شاه [illegible] لشکر را [illegible] راه [illegible]
و [illegible] در آوردند [illegible] باطراف [illegible] امرا و سپاه [illegible]
حاصل آنکه از وقوع این مقدمه حرب [illegible] سر [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] سپاه [illegible]
آخر [illegible] امرا و سردار [illegible] آمده [illegible] شاه شجاع [illegible] مقابل کردند [illegible]
نواره [illegible] معظم خان [illegible] ذوالفقار خان [illegible] اراسته [illegible]
[illegible] معظم خان [illegible] ذوالفقار [illegible]
[illegible] سردار [illegible] لشکر [illegible] ذوالفقار خان [illegible]
و [illegible] خان [illegible] هزار سوار [illegible] لشکر [illegible] نظام [illegible]
سلطان را از [illegible] کم کردند [illegible] سپاه از هر طرف [illegible]
[illegible] از [illegible] سلطان [illegible] دریا را از [illegible]

طغیانی دریا بسال هزار و صد و ... [illegible] صورت ظهور یافته از هیبت آن ... [illegible] وحشت انگیز

جاری و سیل ... [illegible] بحر ... بعد ... مرفوع ... [illegible] ... وقت

حس ... [illegible] ز سر ابر ده ... بالا کشید ... [illegible] مصور ... [illegible]

به تندی ... [illegible] ز دریا ... [illegible] تند ... بالای کوه از ... [illegible]

ستون برق ... [illegible] ... [illegible] برق ... [illegible]

گسسته زره ... سواران ز آب ... [illegible] آمد ... صحرا ... [illegible] آب ... فراخ

و همه را راه تنگ آمد لشکر همه از آب تنگ لشکر ... چو دریا ... [illegible]

خروش ... [illegible] زمین ... شده ... [illegible] ... لشکر همه ... [illegible]

آب ز راست ... [illegible] حباب ... [illegible] سیاه نیلی چو بود ... [illegible]

شکاه معظم خان ... [illegible] ... سوار ... [illegible]

... [illegible] انداخته لشکر ... [illegible] ... خان

و دیگر امرا و منصبداران ... [illegible] پانزده هزار سوار بودند ... [illegible]

اقامت ورزیدند و ... [illegible] ... علم ... [illegible] ... لشکر ... [illegible]

و حال آنکه ... [illegible] علم ... [illegible] ... طعام ... [illegible]

... [illegible] ... طعام

... [illegible] زندگی گر فقر ... غنی بود ... [illegible] بود ... [illegible]

... [illegible]

احوال تهور بهادرانه داد [illegible] و [illegible] حاضر شد [illegible] سمت [illegible] آرام [illegible] بلکی

محمد حمید [illegible] که [illegible] مردم بر روی [illegible] و بنای [illegible] زر [illegible] اندر صاحب [illegible]

محیط [illegible] موس [illegible] بس [illegible] محل راج [illegible] که [illegible] شود [illegible] دست

انها بناحوال [illegible] صورت امکان [illegible] کنند اتفاق [illegible] دولت و [illegible] لازم [illegible] اعلام [illegible]

شکار [illegible] محبت و [illegible] استعداد [illegible] معظم خان در [illegible] طایفه [illegible] ماه [illegible] بعد از

ملک [illegible] جرایل [illegible] حصار [illegible] ساخته [illegible] سپاه خود را [illegible] شاه شجاع [illegible] نجات [illegible]

[illegible] کوفته [illegible] استقلال کوس [illegible] ماه [illegible] شدند [illegible] قایم کردانیدند خود را [illegible] محل راج [illegible] و اصل [illegible] انگاه

ساخته [illegible] رسته [illegible] خود [illegible] سپاه [illegible] منزل [illegible] تعلق [illegible] آنها [illegible] شدت [illegible] طغیان [illegible] رسید [illegible] قریب

وقوف [illegible] اتحاد [illegible] توجه [illegible] خان معظم [illegible] دریا [illegible] نهاله [illegible] روز [illegible]

از دریا [illegible] کردن طی [illegible] مسافت [illegible] کرده چهار [illegible] و از [illegible] مشاف [illegible] بیرون [illegible] محصور [illegible] مقابله [illegible] بانه

معسکر [illegible] مقابل [illegible] گشته [illegible] مرتبت [illegible] خسروان [illegible] رسیده [illegible] اقامت [illegible] مسکن [illegible] زمین [illegible] که در آن

[illegible] دست [illegible] سهولت [illegible] عبور لشکر [illegible] برابر [illegible] گروه [illegible] خان

مرتفع [illegible] استقلال [illegible] رزم [illegible] جرم [illegible] حضرت [illegible] روز دوازده [illegible] بود [illegible] شاه شجاع

مقابله [illegible] سعید [illegible] صف [illegible] میدان در [illegible] قلاول [illegible] معظم خان آمد معظم خان [illegible] ساخت

[illegible] طرف [illegible] دلاوران از جمله [illegible] گرم [illegible] مقاتله [illegible] بود مانده [illegible] توپ [illegible] کستان

[illegible] شاه شجاع [illegible] اتفاقا [illegible] گردانید [illegible] محرق [illegible] جمع [illegible] جهت [illegible] جنگ

جوانان صف شکن عطف عنان نموده از مقابل لشکر منصور راه هزیمت پیش گرفتند [illegible]
و [illegible] الله [illegible] تیغ زده بر اوج محل [illegible] جرم [illegible]
کشان عنود [illegible] از [illegible] گرفته [illegible] شدند شاه شجاع [illegible] بار [illegible]
بجانب حصار [illegible] نموده [illegible] بانان [illegible] بقصد [illegible] بر سر [illegible] و [illegible]
با جماعت [illegible] حصار [illegible] ساختند آن [illegible] و [illegible] ده [illegible] نصرت [illegible]
[illegible] عقده [illegible] بر جانب [illegible] انداختند از آن حصار [illegible] کرده متوجه [illegible]
شد [illegible] باشی [illegible] نصرت [illegible] بود [illegible] رسید [illegible] الله [illegible]
رسیم [illegible] زده [illegible] دلاوران [illegible]
[illegible] بر سر حصار [illegible] زده [illegible] حصار [illegible]
[illegible] و [illegible] شدند [illegible] انکار [illegible]
[illegible] شاه شجاع [illegible] یافته [illegible] حسام [illegible]
[illegible] رسید [illegible] بر [illegible]
شاه [illegible] روان شد [illegible] حصار [illegible] رسید [illegible]
و [illegible] القدم [illegible]
[illegible] گردید شاه شجاع [illegible]
[illegible] یافت [illegible] کرد [illegible]

با تمام سپاه جهت شاه [illegible] به کنده توجه فرمود و نصرت [illegible] در کرد و دامنه [illegible] را

[illegible] را آنکه [illegible] الحضرت [illegible] متوجه امور [illegible] مثل [illegible] و سپاه [illegible] گرفتند و سپاه

در روز [illegible] [illegible] احضار [illegible] شاه [illegible] سپاه کوه [illegible] جمعی [illegible] سر لوحات

[illegible] کرد اتفاق [illegible] صف [illegible] خان صف [illegible] اعاله را گرده بجمیع خود جمعی نمود گفت

هنگام [illegible] اگر همه روی [illegible] باشد و را [illegible] مبارزان کار [illegible] جا برند [illegible] اکنون

از دست و پا [illegible] برهمه [illegible] [illegible] اشرق سمت [illegible] زنند ضرب زنند [illegible]

مکلم سپاه [illegible] در آن موضع [illegible] قدم در زمین [illegible] مقام کرد و سپاه متفرقه [illegible]

اطراف [illegible] جوانب [illegible] فی الجمله جمعیتی [illegible] روز سیوم از قریه [illegible] همگی [illegible]

[illegible] در حرکت آمد و انواع [illegible] از دنبال [illegible] در آن [illegible] در [illegible] روز دو

[illegible] سپاه [illegible] [illegible] در [illegible] گردانی [illegible] مسافت [illegible] ناگاه عطف

عنان [illegible] مبارزان لشکر [illegible] از دنبال [illegible] کاه [illegible]

[illegible] جان [illegible] کشتند و در وقت عصر [illegible] شعله [illegible] از دلیران محفل

طلوع منزل همگی [illegible] پس برسر کار رسیدند و دیگران همه [illegible] خان [illegible] جهد [illegible]

که در آن هنگام [illegible] در برابر سپاه [illegible] همت [illegible] میدان [illegible] [illegible]

[illegible] جان [illegible] همگی دولت [illegible] روی جمعیت [illegible] و [illegible] خان

[illegible] صف [illegible] آن هنگامه [illegible] کرده [illegible] دولت [illegible]

و مقابلات اطوار [illegible] محمد اسلم خان و دیگر سپاه و رای از [illegible] اعظم [illegible]
منتسبان ... قابلیت ... پیر ... معظم خان بر صاحب دوه قلب بود از [illegible]
محمد اسلم خان ملحق شده و از اطراف [illegible] بدیشان ... محمد معروف
و فدای خان اوراکه تا انصف سپاه از طرفین با جماعت سپاه بر جنب بازو و لوث الفت سلسله دار
پرداخته از صدای ضرب بسالی رعد غلغله در گنبد دوار انداخته سپاه شجاع بکثرت حمله های
مردانه لوای اقبال را بالای دستیه بلند نموده اما مبارزان جانبازین سپاه عالمگیر و مرکز جنگ سپاه
محمد مطلع بار گردانیدند تا آنکه سپاه از انصف کار گذرده و جمعه از جدیدیک و کنم زیارت
گشت و دلیران از طرفین تردد و تلاش نموده اقتدا للحرم دست از اعدا و با استقرار یکسوی حال
عرصه نام و ننگ جمعی ... بر افراشته و با بهادران نامی لشکر طلایه ... سپاه از عسکر بر بالای ... با
ماه تا صبحگاه جمعی در راه حزم و احتیاط بیدار داشتند طلایه ... سپاه ... تا آنکه
ملازم صبحگاه ... از ... طلوع طلعت خورشید انجم ... ظلمت را [illegible] نمودند ... سپاه
... تقدیر گشت ... و لیکن ... رسیدن گرفت ... سجاد ... افواج
استقامت ... منصور ... محل مراجعت ... محل ... و
اسلم خان ... با لشکر ... سوار ... یکجا بود ... دولت خان ... مرد
... اسباب حواله ... عبور نموده ... منزل ...
... راه ... است ... طرف مراجعت ... شاه ... و ... قتل
... نام

وعده انیسی خان بعد از آن ... کرده با دو هزار سوار آن ... و ... بر ... رسیده بود و ... از

اصفهان ... با ... از سوار ... از فالعان ... و ... رسید خان ... کرده

... و ... از محصل ... فرزند ... به ... ماه ... از ... آن ... از ...

... سلطان محمد از بد معاش ... شاه

شجاع ... نموده ... از آنجا رفته ... بهادر از آنجا ... آمد ... از ...

... رسید ... طالع ... خان ... رسیده ...

از ... جاه ... صادر ... سلطان را روانه حضور ... نماید ... اعظم خان و

ذوالفقار خان و فدائی خان را بر فاقت ... ... کرده روانه درگاه ... ساخت

ذوالفقار خان ... راه ... سلطان ... رسید ... توقف نموده

فدائی خان با ... خود ... سلطان ... نموده

روانه ... رحمت خان ... خلائق ... ذوالفقار ... سلطان ...

رسید فدائی خان حسب الحکم ... سلطان را ... رحمت خان ... با خود ...

... رحمت ... سلطان را در دار الخلافه شاهجهان آباد به درگاه عالم پناه حاضر ... حسب الحکم ... سلطان ... [illegible]

محبوس کردند ... سلطان ... [illegible]

... شاه شجاع ... [illegible]

تا علامیان [illegible] حیدر [illegible] شد و زمانه اضطراب پیدا [illegible] دست بر اموال و اسباب

[illegible] آن منزل نموده [illegible] و القصه [illegible] اصلاح حال خود [illegible] جهان پناه اسلام

و سلطان [illegible] نسبت [illegible] حال [illegible] شده بر گماشته عازم [illegible] با

[illegible] گردید و مخلص خان با [illegible] معظم خان [illegible] طرح اقامت انداخت معظم خان

با جمیع لشکر ظفر اثر [illegible] که [illegible] ساخت و شاه شجاع از قرب [illegible] مرعوب

از فرمانروایی الولایت [illegible] بر داشته با همراهی ولایت [illegible] ساخت با جمعیت [illegible] لوازم ملک

داری [illegible] و سهولت و صعوبت و [illegible] در راه [illegible]

[illegible] بود [illegible] جمیع [illegible] کس

[illegible] و اسباب سلطنت [illegible]

و [illegible] گذشته [illegible] معظم خان [illegible]

[illegible] بدرگاه [illegible] ممالک محروسه [illegible]

[illegible] قرار گرفته [illegible]

[illegible] سلیمان شکوه [illegible]

[illegible]

[illegible] بدرگاه آسمان جاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

خدمت حضرت [illegible] سرافتخار [illegible] پایندان و کلاه‌جات [illegible]
یافت [illegible] ولادت سالم بجلادت و [illegible] حضرت جهانداری امیر معظم خان
بکنند [illegible] انجام [illegible] وقعه
سپه‌سالار اعظم عالم سرداری [illegible] ملک [illegible] آقا [illegible]
ملک [illegible] را از تصرف [illegible] اولاد [illegible] استقلال [illegible]
و آن دیار برای [illegible] ولادت سالم [illegible] ملک
[illegible] ملک [illegible] از مدت [illegible] از تصرف [illegible] مقاله [illegible] بود و [illegible]
هیچ یکی از حکام [illegible] اولاد [illegible] از اسلام و [illegible]
تصور [illegible] خان [illegible] احسان [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible]
[illegible] کثرت [illegible] ملک [illegible] مقاومت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
امیر معظم خان [illegible] استقلال [illegible]
[illegible] مرض الموت مبتلا [illegible]

علم ظفر پیکر بساط مصالح همت بجانب و حاکم اوتلا اکبر کوه و ...

للنون اعیان ... ... زرده ... از آن مملکت بار ... محکمی ... و ...

به بنگاله ... در اندک ... پس ... شمر و ... رحمت ... تاریخ

چهارشنبه ... رمضان سنه ۱۰۱۴ ... قضا ... آن ... اعظم ... الله ...

بهشت ... جلباب ... ثلاث ... شوال سنه هزار و ...

مرض طبعی بر ذات اقدس حضرت ... سنه ... فرمود ...

اما ... خسرو ... مقید کرده ... اما ... در ...

در ممالک ... هندوستان ... فرمان ... حکم ... و ...

و ... لقا ... حسن ... صلاح ... خانخانان ...

سنه هزار و ... مملکت خانه ... کامل ... خسرو ...

در ... بود ... زمان ... جهان ... نقشبندی ... و ... در ...

زمان ... گرفت ... ساکنان ... همه ... کرده اند ...

... و ... در شهر رجب سنه هزار و ...

... صاحب قران ... در ... خانه اکبر آباد ... حسن ...

... مبارک ... سنه ...

... کرده ...